



- سرشناسه: زاهدی، محمدهادی، ۱۳۴۶ -
- عنوان و نام پدیدآور: یک قمقمه دریا: صد قصه و نکته از زندگی امام رضا علیه السلام
- نویسنده: محمدهادی زاهدی
- مشخصات نشر: مشهد: به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)، ۱۳۹۶.
- مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص.
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۲-۲۶۵۷-۵
- وضعیت فهرست نویسی: فایا
- یادداشت: به صورت زیرنویس.
- موضوع: علی بن موسی الرضا، امام هشتم، ۹۱۵۳ - ۲۰۲۰ ق. - - داستان
- موضوع: داستان‌های مذهبی - - قرن ۱۴
- شناسه افزوده: به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)
- شناسه افزوده: سازمان فرهنگی آستان قدس رضوی
- رده‌بندی کنگره: ۸۱۳۹۶ ی ۳/۲ BP۴۷/۳۵
- رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۷
- شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۱۴۷۹۵۷



عنوان | یک قمقمه دریا | صد قصه و نکته از زندگی امام رضا علیه السلام

نویسنده | محمدهادی زاهدی

تهیه و تولید | اداره تولیدات فرهنگی

ویراستاری محتوایی و زبانی | زینب سادات حسینی و انسیه غلامرضا پور

ارزیابی علمی | حجت الاسلام والمسلمین جواد محدثی

طراحی جلد | مجتبی غریب نواز

صفحه‌آرایی | نرگس صفایی

چاپخانه | مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

نوبت چاپ | نهم، ۱۳۹۸ | ویرایش دوم

شمارگان تاکنون | ۳۰۰۰۰۰

شمارگان | ۱۰۰۰

شابک | ۹۷۸-۹۶۴-۰۲-۲۶۵۷-۵

قیمت | ۱۵۰۰۰۰ ریال

مشهد، حرم مطهر، صحن جامع رضوی، بین باب‌الهادی علیه السلام و صحن غدیر، مدیریت فرهنگی

سندوق پستی | ۳۵۱-۹۱۷۳۵ | تلفن | ۰۵۱-۳۲۰۲۵۶۷

سامانه پیامکی دریافت پیشنهادها و انتقادات | ۳۰۰۰۸۰۲۲۲۲

حق چاپ محفوظ است.

کتابخانه

صدر قضاة و تائه از زندگى امام رضا (عليه السلام)

محمد هادى زاهدى

فهرست

✦ ولادت

- ستاره / ۱۰
 نخستین سجده / ۱۱
 خورشید در آغوش / ۱۲
 سومین علی / ۱۳
 واژه‌های آفتابی / ۱۴
 از طلوع تا طلوع / ۱۵

✦ خانواده

- همسران خورشید / ۱۶
 فرزند یا فرزندان؟ / ۱۷

✦ امامت

- این فرزند، جانشین من است / ۱۸
 چرا دیر کردی؟ / ۱۹
 دوران امامت / ۲۰

رضا

- رضا / ۲۱

✦ امتداد پیامبر

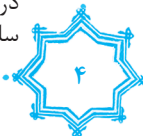
- هجده دانه رطب / ۲۲
 چه کسی به پیامبر نزدیک‌تر است؟ / ۲۳

✦ ولایتعهدی

- تنها چاره مأمون / ۲۴
 امید دل‌ها / ۲۵
 مانند یوسف پیامبر / ۲۶
 اگر خلافت مال توست... / ۲۷
 من شهید می‌شوم، نه خلیفه! / ۲۸
 می‌پذیرم؛ اما... / ۲۹
 آغاز یک سند / ۳۰
 ادامهٔ سند / ۳۱

✦ در نیشابور

- در نیشابور / ۳۲
 سلسلهٔ الذهب / ۳۳





✦ امام و مأمون

مدرسه‌ای که تعطیل شد / ۳۴

نماز عید / ۳۵

پشیمانی مأمون / ۳۶

✦ خبر از آینده

عبدالله، محمد را می‌گشود! / ۳۷

یک ماه کمتر یا بیشتر / ۳۸

من بارانی برداشته‌ام / ۳۹

بیچاره‌ها نمی‌دانند! / ۴۰

ای توس! / ۴۱

با محمد دیباج / ۴۲

من به حمام نمی‌آیم! / ۴۳

عمویت نمی‌میرد! / ۴۴

اگر هارون یک مواز سر من کم کرد... / ۴۵

برای من گریه کنید! / ۴۶

هنوز فرزندی نداشت / ۴۷

هیچ کس نمی‌دانست / ۴۸

ای بغداد! / ۴۹

✦ مناظرات

کدام عیسی؟ / ۵۰

عبادت عیسی / ۵۱

پیامبران یا خدایان؟ / ۵۲

موقعیت و مقام سلیمان / ۵۳

✦ عالم آل محمد

کتاب‌های امام‌رضا / ۵۴

با زبان هندی / ۵۵

تفاوت در معجزات پیامبران / ۵۶

هجده هزار مسئله / ۵۷

کتابی در آستین / ۵۸

امامان امام‌اند! / ۵۹

عالم آل محمد / ۶۰

کتاب طلایی / ۶۱

تفسیر

- برترین فضیلت علی / ۶۲
 هرچه شما بفرمایید! / ۶۳
 آفرین ای ابالحسن! / ۶۴
 فریب، استهزاء، نیرنگ / ۶۵
 ایمان فرعون / ۶۶
 نعیم چیست؟ / ۶۷
 نشانه‌ها و ستاره / ۶۸

عبادت و دعا

- اجازة ملاقات / ۶۹
 عبادت امام رضا / ۷۰
 سلاح پیامبران / ۷۱
 امنیت و ایمان / ۷۲
 به من بیشتر اعتماد داری یا به خدا؟! / ۷۳

آداب

- مهمان امام / ۷۴
 فرش و لباس حضرت / ۷۵
 راه‌ورسم آفتاب / ۷۶
 لباسی برای خلق؛ لباسی برای حق! / ۷۷

مردم‌داری

- سفره‌ای برای همه / ۷۸
 اول بینوایان؛ بعد خودمان / ۷۹
 برای راحتی مراجعان / ۸۰
 تکریم بدون تبعیض / ۸۱
 از فقر نترس! / ۸۲

گرامات آفتاب

- تعظیم نسیم / ۸۳
 چشمه‌ای که گم شد / ۸۴
 آبی که اثر آن هنوز هم باقی است / ۸۵
 برکت کوهسنگی / ۸۶
 بخور که سرد است / ۸۷
 این هم پول پارچه دخترت / ۸۸





از خدا بخواه باران ببارد! / ۸۹

اشارهٔ امام / ۹۰

دو شیرروی پرده / ۹۱

برای دخترهایت / ۹۲

لبخند آرامش بخش / ۹۳

آب روی آتش بود / ۹۴

چشمی که دیگر درد نمی کرد / ۹۵

جود و بخشندگی

سود یا زیان؟ / ۹۶

لطف بی‌منت / ۹۷

گنجایش دست‌های بینوا / ۹۸

بیست دینار دیگر، مال خودت! / ۹۹

حالا مؤدب شدی! / ۱۰۰

شهادت

وقت رفتن رسیده است / ۱۰۱

انار و انگور بیاورید! / ۱۰۳

فقط سه دانه! / ۱۰۴

زینبی نبود که روی تل بایستد! / ۱۰۵

یکی فریاد زد: «آقا...!» / ۱۰۶

پیکر خورشید روی دست‌ها! / ۱۰۷

دو بیت دیگر / ۱۰۸

زیارت آفتاب

پارهٔ تن پیامبر / ۱۰۹

زیارت بهشتی / ۱۱۰

یک زیارت؛ سه دیدار / ۱۱۱

باغی از باغ‌های بهشت / ۱۱۲

سفارش‌ها

سلام به دوستان / ۱۱۳

عقل کامل / ۱۱۴

اعمال شیعیان / ۱۱۵

کتابنامه / ۱۱۶

مسابقهٔ فرهنگی یک قمقمه دریا / ۱۱۷

مقدمه

آینه‌ای جیبی در برابر خورشید گذاشته‌ام
 قمقمه‌ای از آب دریا پر کرده‌ام
 نقطه‌ای آبی از شرقی‌ترین کرانه آسمان ترسیم کرده‌ام یا برگ سبزی
 از باغ‌های بهشت...

ای آفتاب بلند مشرق! دست‌های خاکی من چگونه می‌تواند از
 شاخسار بلند خورشید تو نور بچیند؟! چگونه می‌تواند آبی بی‌کرانه
 آسمان را در دفترچه خط‌کشیده زمین نقاشی کند؟!
 تو ای شرقی‌ترین نقطه طلوع! در آینه مکدر خاک نمی‌گنجی؛
 حتی پرنده خیال را نیز در عینیت بلند آفتاب تو راهی نیست!
 ای خورشید! چشمان شب‌زده‌ام را با رشته‌ای از اشک به پنجره فولاد
 دوخته‌ام تا از مشبک‌های آن، قطعه‌ای از بهشت را در این قاب مه‌آلود
 مهمان کنی و دل لبریز از امید و شوقم را به حلقه در خیل بسته‌ام تا
 هیچ‌گه‌اش ناگشوده نماند.

ای خود مهربانی! بال‌زدن دست‌ها به سمت ضریحت استعاره نه، خود
 پرواز است و دست‌های من، ای باشکوه‌ترین جلوه ملکوت، هم‌بال
 فرشتگان زائر، یک بغل قنوت به درگاه خدا آورده است تا گرمای
 زندگی‌زای آفتابی‌ترین دست خراسان را حس کند.

آقا! آمده‌ام که به شما سلام کنم؛ شما از خاتم انبیا تا خاتم اوصیا،
 آینه در آینه، جلوه‌گاه جمال خدایید: هرکس نشان خدا را می‌خواهد،
 باید به نشانی شما بیاید و هرکس امید لطف خدا را دارد، باید راه خانه
 شما را بداند. گلدسته‌های حرم‌های شما، انگشتان زمین‌اند که



صراط مستقیم را نشان می‌دهند و گنبد‌های زرین‌تان، راز تلاش‌دن را به خاکیان می‌آموزند.

شما اهل بیت نبوتید و جایگاه رسالت! خانه‌هایتان محل تردد فرشتگان است. راه آسمان از خیابان شما می‌گذرد. حق را با شما می‌توان شناخت: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ...»

دنیا‌ی ما دنیا‌ی شتابناکی است؛ حتی ادبیات نیز دچار همین شتاب‌آلودگی است. روزگار، روزگار ایجاز و گزیده‌گویی است و کمتر کسی حوصله خواندن کتاب‌های طولانی را دارد؛ شاید تنها در این مسیر شتاب‌زده، گاهی فرصتی فراهم شود که کتابی مختصر، چشمی را به سوی خود فراخواند.

آنچه پیش روی شماست، کتابی است کوچک که کوشیده است از هر دریا از اقیانوس عظیم رضوی، قمقمه‌ای بردارد.

تمامی منابع کتاب، همان‌گونه که در انتها آمده است، از منابع دست‌اول‌اند؛ البته جویندگان باید برای آگاهی کامل، به اصل منابع مراجعه کنند؛ هرچند متأسفانه بسیاری از این منابع به فارسی ترجمه نشده‌اند.

این تنها یک برگ سبز است...

یک آینه جیبی...

یک قمقمه...

محمد‌هادی زاهدی



ستاره

❖ بی بی حمیده، همسر امام صادق ، کنیزی خرید که دختر یکی از بزرگان عجم بود. شبی بی بی حمیده در خواب، رسول خدا را دید که به او فرمود: «این کنیز را به پسر موسی بده تا برای او فرزندی بیاورد که بهترین انسان روی زمین باشد!»
حمیده، کنیز را به پسرش موسی بن جعفر داد. نام آن کنیز «نجمه»^۱ بود، یعنی «ستاره»: ستاره ای که خورشید خورشیدها را به جهانیان هدیه کرد!

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا ، ج ۱، ص ۳۱.
۲. زمانی که نجمه حضرت رضا را به دنیا آورد، امام کاظم این بانورا طاهره نامید. اسامی دیگری نیز برای ایشان برشمرده اند؛ از جمله: اروی، شکن، سمانه و تکتم که در این میان، نجمه و تکتم مشهورترند (محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا ، ج ۱، ص ۳۱).





نخستین سجده

❁ بی بی نجمه گفته است:

علی را که در شکم داشتم، ابدأً احساس سنگینی نمی‌کردم و وقتی می‌خواهیدم، از کودکی که در شکم داشتم، آوایی ملکوتی می‌شنیدم که نام خدا را ترنم می‌کرد. وقتی فرزندم به دنیا آمد، دست‌هایش را روی زمین گذاشت و سر خود را به سمت آسمان بالا برد. لب‌های کوچک فرزندم تکان می‌خورد؛ انگار که با خدا سخن می‌گفت!

۱. نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۷ و ۳۸.



خورشید در آغوش

❖ دیگر باید خورشید خورشیدها طلوع می‌کرد. در باز شد. پرستار
لیخند زد، امام کاظم به درون خانه شتافت، به نیمه نگاهی کرد و
فرمود: «هدیه خدای بزرگ مبارکت باشد!»
خورشید خورشیدها در آغوش پدر، گوش به آوای خوش اذان و اقامه
سپرده بود.^۱ آن روز یازدهم ذی‌قعدة سال ۱۴۸ هجری قمری بود.^۲

۱. نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۸.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۰.





سومین علی

❁ پدر قطره‌ای از آب فرات در کام کودک نورسیده چکاند.^۱ آسمان
آبی‌تراز همیشه، تمام ابرها را کنار زده بود تا مدینه را تماشا کند.
پس از علی بن ابیطالب و علی بن حسین ، سومین علی در خانه
اهل بیت نطلوع کرده بود.^۲

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا ، ج ۱، ص ۳۸.

۲. عزیزالله عطاردی، مسند الإمام الرضا ، المقدمة، ص ۱۵.



واژه‌های آفتابی

☆ رضا، صابر، وفی، رضی،^۱ صادق، فاضل^۲ و... هرکدام لقبی هستند که برای نمایاندن پرتوی از پرتوهای خورشید ما آمده است؛ اما آیا دریا را می‌توان در قالب تنگ واژه‌ها محصور کرد؟ اینجا واقعاً واژه‌ها کم می‌آورند!

۱. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمة الأئمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۲۶۰.
 ۲. نعمت‌الله بن عبدالله جزائری، ریاض الأبرار فی مناقب ائمة الأطهار، ج ۲، ص ۳۳۷.





از طلوع تا طلوع

❁ از مدینه تا توس، فاصله بسیار است؛ اما آقا این فاصله بسیار را در زمانی اندک پیمودند: از مدینه طلوع کردند و در توس غروب، مثل خورشید! از طلوع شمس الشموس تا غروب ایشان، فقط ۵۵ سال طول کشید؛^۱ هر چند خورشید خورشیدها هرگز غروب نمی‌کند! این را از برق چشمان زائران مشتاق و تالو اشک‌های آنان می‌توان فهمید.

۱. محمد بن محمد مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۴۷؛ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۸۶.



همسران خورشید

❖ سببیکه از خاندان همسر پیامبر اکرم ، ماریه قبطیه بود. سببیکه، همسر امام رضا و مادر امام جواد بود که بعضی نام ایشان را خیزران نیز گفته‌اند.^۱ تاریخ نویسان او را سرآمد زنان روزگار خود در علم و پارسایی معرفی کرده‌اند.

او سالیان دراز، تنها همسر امام رضا بود؛ تا روزی که ولایتعهدی آن حضرت اعلام شد. آن روز، مأمون دخترش، ام حبیبیه را نیز به عقد آن حضرت درآورد. مأمون دختر دیگرش أم الفضل را نیز به عقد حضرت جواد الائمه درآورد.^۲

شاید یکی از دلایل این کار، اطلاع از زندگی اهل بیت و کنترل مداوم آن‌ها بوده است و می‌دانیم که أم الفضل کسی است که امام جواد را مسموم و شهید کرد.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۹۲؛ محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۳۱.
۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۳۲؛ محمد باقر مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۶، ص ۸۸.





فرزند یا فرزندان؟

❁ گفته‌اند امام رضا چند فرزند داشته‌اند؛ ولی خود آقا فرمودند: «من بیش از یک فرزند نخواهم داشت؛ اما از آن یک فرزند، فرزندان فراوان پا به عرصه وجود خواهند نهاد.»^۱

امام جواد نیز خطاب به محمدبن عیسی که در امامت این بزرگوار شک داشت، فرمودند: «جایی برای شک نمانده است؛ زیرا پدرم جز من فرزندی ندارد.»^۲

۱. عزیزالله عطاردی، اخبار و آثار حضرت امام رضا، ص ۲۱۷.
 ۲. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۰.



این فرزند، جانشین من است

✦ علی بن عبدالله هاشمی گفته است:

به اتفاق شصت نفر از دوستان و شیعیان در کنار قبر رسول خدا ایستاده بودیم. حضرت امام کاظم وارد شدند. دست فرزندشان علی در دستشان بود و فرمودند: «می دانید من کیستم؟»

گفتیم: «شما آقا و سرور ما هستید!»

فرمودند: «نام و نَسَب مرا بگویید.»

گفتیم: «موسی، پسر جعفر، پسر محمد»

فرمودند: «این که با من است، کیست؟»

گفتیم: «ایشان علی، پسر شماست!»

فرمودند: «گواهی بدهید که این فرزند من، در حال حیات من، وکیل من و بعد از اینکه از دنیا رفتم، وصی و جانشین من خواهد بود!»^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۰؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۵.



چرا دیر کردی؟

❖ حیدرین ایوب گفته است:

جلسه‌ای داشتیم که در محلهٔ قبا تشکیل می‌شد. یکی از اعضای جلسه، محمدبن زیدبن علی بود. یک روز، محمد دیرتر به جلسه رسید. پرسیدیم: «چرا دیر کردی؟» گفت: «امام کاظم امروز هفده نفر از فرزندان علی و فاطمه را دعوت کرده بود و در جمع آن‌ها، فرزندش علی را به‌عنوان وکیل در زندگی و جانشین پس از خود معرفی کرد.»^۱

۱. محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۳.



دوران امامت

❖ امامت آقا ۲۰ سال طول کشید: ده سال در زمان هارون، پنج سال در روزگار امین و پنج سال در زمان مأمون.^۱ آقا در تمام این دوران، همه تهدیدها را به فرصت تبدیل کردند و انقلابی بزرگ در حوزه فرهنگ سامان دادند.

۱. نک: فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۱۴.





رضا

❖ احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی^۱ به امام جواد گفت: «برخی از مخالفان می‌پندارند که مأمون به پدر شما لقب رضا داده است!» حضرت فرمودند: «نه! خدا این لقب را به او داد؛ چون او در آسمان، رضای خدا بود و در زمین، رضای رسول خدا و تمامی امامان پس از او...» بزنطی یار دیرین امام رضا از جواد الائمه پرسید: «مگر همه پدران شما چنین نبودند؟!» حضرت فرمودند: «چرا..»

گفت: «پس چرا پدر شما از میان همه آنان رضا نامیده شد؟» فرمودند: «زیرا مخالفان و دشمنانش نیز به او رضایت دادند؛ همان‌گونه که دوستان و موافقانش از او راضی و خشنود بودند و به همین دلیل از بین همه پدرانم تنها او رضا نامیده شد.»^۲

۱. احمد بن ابی نصر بزنطی از روایت‌کنندگان بزرگ حدیث است. او محضر امام کاظم و امام رضا را درک کرده و جزو یاران نزدیک امام رضا بود و در روزگار امام جواد نیز زنده بود. می‌گویند او ابتدا در امامت امام کاظم توقف کرد و از واقفیان بود؛ اما با دیدن معجزات انکارناپذیر از جانب امام رضا از اعتقاد خود دست برداشت و صمیمانه امامت آن حضرت را پذیرفت. واقفیان؛ یعنی کسانی که امام کاظم را زنده و آخرین امام می‌پنداشتند.
۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۴.



هجده دانه رطب

❖ ابن علوان در خواب دید که کسی می‌گوید: «پیامبر به بصره آمده‌اند!» پرسید: «کجا هستند؟» گفت: «در خانهٔ فلانی.» رفت و پیامبر را دید که نشسته‌اند و اصحابشان همراه آن حضرت‌اند. در مقابل پیامبر طبقی از رطب بود. ایشان ابن‌علوان را که دیدند، مشتی رطب برداشتند و به او مرحمت کردند. آن‌ها را شمرد. هجده دانه بود. از خواب برخاست.

شنید که امام‌رضا به بصره آمده‌اند. پرسید: «کجا هستند؟» گفتند: «در خانهٔ فلانی.» رفت و ایشان را در همان جایی دید که پیامبر را دیده بود. یاران آقا با ایشان بودند و نزد آن حضرت طبقی رطب بود. امام‌رضا ابن‌علوان را که دیدند، مشتی رطب برداشتند و به او دادند. آن‌ها را شمرد. هجده دانه بود. گفت: «کاش بیشتر بدهید!» آقا فرمودند: «اگر جدم بیشتر داده بود، من هم می‌دادم!»

۱. محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۴۲؛ عزیزالله عطاردی، مسند الامام الرضا، المقدمة، ص ۵۴.





چه کسی به پیامبر نزدیک تر است؟

★ مأمون به امام رضا گفت: «گمان می‌کنید که شما به رسول خدا نزدیک‌ترید از ما؟» حضرت فرمودند: «اگر همین حالا پیامبر از پشت این پرده ظاهر شود و از دختر تو خواستگاری کند، آیا دختری را به ایشان می‌دهی؟» گفت: «سبحان الله! معلوم است که می‌پذیرم و در این صورت، بر عرب و عجم فخر می‌کنم!»

امام فرمودند: «خوب آیا پیامبر می‌تواند دختری را خواستگاری کند؟»

جواب روشن بود: چنین کاری امکان نداشت. مأمون سکوت کرد.

معلوم بود که کدام افراد به رسول الله نزدیک‌ترند!

۱. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۲۵۱.



تنها چاره مأمون

● نهضت‌های علویان همه جا را فرا گرفته بود. اعراب‌ها از کشته شدن امین که نماد حکومت عربی بود، خشمگین بودند. ایرانیان و خراسانیان دل‌بسته اولاد علی بودند. مأمون گیر افتاده بود، راه چاره تنها علی بن موسی الرضا بود که علویان و اعراب و ایرانیان، همه او را سید و آقای خود می‌دانستند و این، آغاز یک توطئه بود: توطئه ولایت‌عهدی.

۱. برخی از قیام‌های علویان در روزگار مأمون عبارت‌اند از: الف. قیام ابن طباطبایا، از نوادگان امام حسن مجتبی، در کوفه به همراهی سردار معروفش ابوالسرایا که حتی پس از وفات ابن طباطبایا نیز ادامه یافت و حدود ۲۰۰ هزار نفر کشته برجای گذاشت؛ ب. قیام محمد دیباج، فرزند امام جعفر صادق، در مکه و حجاز؛ ج. قیام اسماعیل بن موسی بن جعفر در فارس؛ د. قیام محمد بن حسین بن حسن، در یمن؛ ه. قیام جعفر بن زید بن علی، در واسط؛ و. قیام زید بن موسی بن جعفر، برادر امام رضا و معروف به زیدالنار در بصره؛ ز. قیام ابراهیم بن موسی بن جعفر در یمن که او علاوه بر یمن، مکه را نیز به تصرف خود درآورد.



امید دل‌ها

❁ مأمون از امام‌رضا خواست فرد موثقی را معرفی کند تا او را به حکومت شهری بگمارد که اهل آن، علیه مأمون خرابکاری می‌کردند. امام فرمودند:

... شرطم در قبول ولایتعهدی این بود که در این امور وارد نشوم... من در مدینه که بودم، سوار استر خودم می‌شدم و [در کمال آزادی و آرامش] در کوچه‌های آن رفت‌وآمد می‌کردم و... نوشته‌م من در شرق و غرب، حکم قانون داشت؛ پس می‌بینی که ولیعهدی تو چیزی به من نداده است!

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۸۰ و ۳۸۱.



مانند یوسف پیامبر

❖ ریان بن صلت به امام رضا گفت: «بعضی‌ها می‌گویند که علی بن موسی از زهد سخن می‌گفت؛ اما ولیعهدی مأمون را پذیرفت!» امام فرمودند:

خدا می‌داند که من این را نمی‌خواستم؛ اما وقتی بین قبول ولیعهدی و کشته شدن باید یکی را انتخاب می‌کردم، قبول ولیعهدی را انتخاب کردم. وای بر آنان! آیا نمی‌دانند که یوسف رسول خدا بود؛ اما وقتی ضرورت حکم کرد، سرپرستی خزاین عزیز مصر را پذیرفت! مرا با اکراه و اجبار وادار کردند! مرا تا مرز نابودی بردند! از همه این‌ها گذشته، من در دایره ولایتعهدی وارد نشدم؛ مگر مانند کسی که از آن خارج شده باشد.^۱ من نزد خدا شکایت می‌برم و از او یاری می‌خواهم!^۲

۱. یعنی ولایتعهدی توهیح سودی به حال من ندارد و من هیچ بهره‌ای از آن نمی‌برم و شرط هم کرده‌ام که در هیچ کاری دخالت نکنم.
۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۱۲.





اگر خلافت مال توسست ...

❖ مأمون به امام رضا گفت: «من فضل و علم و زهد و پارسایی و عبادت تو را می‌دانم و می‌دانم که برای خلافت از من شایسته‌تری!»
امام فرمودند:

من به بندگی خدا افتخار می‌کنم و با زهد و بی‌میلی به دنیا، امیدوارم که از شر آن نجات یابم و با پرهیز از حرام، امید به پاداش الهی بسته‌ام و با تواضع و فروتنی در دنیا، امیدوارم که نزد خدا سربلند باشم.

مأمون گفت: «من می‌خواهم خودم را از خلافت عزل کنم و تو را خلیفه کرده و با تو بیعت کنم!»
امام فرمودند:

اگر خلافت مال توسست و خدا به تو داده، حق نداری آن را به دیگران واگذار کنی و لباسی را که خدا بر تنت پوشانده است، به تن دیگران بیوشانی و اگر مال تو نیست، باز حق نداری چیزی را که مال تو نیست، به من بدهی!

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۱۲ و ۳۱۳.



من شهید می شوم، نه خلیفه!

★ مأمون اصرار کرد: «باید قبول کنی!» امام رضا فرمودند: «اگر به میل من باشد، هرگز قبول نمی‌کنم!»
روزها گذشت و تلاش مأمون بی نتیجه ماند و به امام گفت: «اگر خلافت را نمی‌پذیری، ولیعهد من باش تا پس از من، تو خلیفه باشی!»
امام فرمودند:

پدرم موسی بن جعفر از قول پدرانش، از قول امیرمؤمنان علی و ایشان از قول رسول خدا برایم نقل کرد که من پیش از تو، با سم و مظلومانه شهید خواهم شد و فرشتگان آسمان و زمین برایم گریه خواهند کرد و در سرزمین غربت، در کنار هارون الرشید دفن خواهم شد!
مأمون گفت: «من زنده باشم و کسی جرأت کند تو را بگشاید یا حتی به تو اسائه ادب کند؟!» او خوب می‌دانست که امام چه می‌گوید!

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۱۳ و ۳۱۴.





مے پذیرم؛ اما...

✦ مأمون گفت: «ای پسر رسول خدا! با این سخنان می خواهی شانہ خالی کنی و این مسئولیت را نپذیری تا مردم بگویند علی بن موسی زاهد و بی اعتنا به مال و مقام است؟!» امام رضا فرمودند: «به خدا، از هنگامی که خدا مرا آفریده است، دروغ نگفته ام و به خاطر دستیابی به دنیا، اهل زهد نبوده ام و می دانم که تو چه قصدی داری!»

گفت: «چه قصدی دارم؟»

امام پرسیدند: «در آمانم؟»

گفت: «بلی.»

حضرت فرمودند: «تو می خواهی با این کار بگویی علی بن موسی الرضا اهل زهد و پرهیز از دنیا نبوده است؛ بلکه این دنیاست که از او پرهیز کرده بود! ندیدید چطور ولایتعهدی را به طمع خلافت پذیرفت؟!» مأمون عصبانی شد و گفت: «تو همیشه طوری با من رفتار می کنی که ناراحت شوم. فکر کردی از دست من در امانی! به خدا قسم، اگر ولیعهدی را قبول نکنی، تو را مجبور خواهم کرد و اگر باز هم نپذیری، گردنت را خواهم زد!» امام فرمودند: «خدا مرا نھی کرده است که خودم را به هلاکت افکنم. اگر قصه چنین است، می پذیرم؛ اما با این شرط که کسی را عزل و نصب نکنم و رسم و روشی را تغییر ندهم!»^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.



آغاز یک سند

❖ سند ولایتعهدی امام رضا علیه السلام این طور آغاز شده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیاس و ستایش خدایی را سزد که هرچه اراده کند، انجام می‌دهد و هیچ‌کس توان سرپیچی از فرمان او را ندارد. به‌هیچ‌وجه نمی‌توان چیزی بر فرمان و اراده او افزود و به‌هیچ‌روی نمی‌توان از اجرای مقدراتش سر باز زد. او چشم‌های خیانت‌کار را می‌شناسد و از آنچه در سینه‌ها پنهان است، آگاهی دارد...^۱

امام رضا با این چند جمله که در آغاز سند ولایتعهدی خود نوشته‌اند، تسلیمشان را در برابر فرمان خدا اظهار و توطئه دشمن خود را نیز آشکار کردند.

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۲۸.





ادامهٔ سند

❖ امام در همان سند نوشتند: «مأمون ولایتعهدی و فرمانروایی این سرزمین بزرگ را به من واگذار کرد تا اگر بعد از او زنده بمانم، این منصب و جایگاه از آن من باشد.»^۱
این نوشته، از شهادت زودهنگام امام خبر می‌داد.

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۶؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة، ج ۲، ص ۳۳۷؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۴۱؛ عزیرالله عطاردی، مسند الامام الرضا، المقدمة، ص ۷۰.



در نیشابور

★ کجاوه طلایی‌رنگ امام‌رضا وارد نیشابور شد. نیشابور به استقبال آمده بود. جمعیت موج می‌زد. مردم با اشک شوق راه را آب می‌زدند. گریبان‌ها از شوق چاک می‌شد. عده‌ای خود را روی خاک انداخته بودند تا قدمگاه آفتاب را بوسه‌باران کنند. زهر شده بود؛ ولی انگار کسی قصد رفتن نداشت! علما و دانشمندان فریاد می‌زدند: «مردم، بشنوید! گوش کنید! فرزند پیامبر را اذیت نکنید!...» سکوت برقرار شد. یکی گفت: «آقا می‌خواهند برای ما حدیثی بگویند.» مردم لباس‌های خود را کاویدند و قلم‌ها بیرون آمدند. قلم‌ها می‌خواستند کلمه‌هایی از جنس طلا بنویسند!





سلسله الذهب

❁ امام رضا فرمودند:

از پدرم موسی بن جعفر شنیدم که فرمود از پدرش جعفر بن محمد شنیده است که فرمود از پدرش محمد بن علی شنیده است که فرمود از پدرش علی بن حسین شنیده است که فرمود از پدرش حسین بن علی شنیدم که فرمود از پدرش علی بن ابی طالب شنیده است که فرمود از رسول خدا ﷺ شنیده است که فرمود از جبرئیل شنیده است که فرمود از خداوند عز و جل شنیده است که فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.» «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» برج و باروی من است که هرکس در آن وارد شود، از عذاب من در امان خواهد بود.

استری که امام رضا بر آن سوار بودند، راه افتاد؛ اما چند قدم جلوتر ایستاد. حضرت سراز کجاوه بیرون آوردند و فرمودند: «البته شرط‌هایی دارد و من از شرط‌های آن هستم!»^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، أمالی الصدوق، ص ۲۳۵؛ محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۹۹.



مدرسه‌ای که تعطیل شد

❖ به مأمون خبر دادند که امام رضا در منزل خود جلساتی تشکیل داده‌اند و در آن جلسات، مسائل مهم کلامی و دینی را برای مردم بیان می‌کنند: مردم دسته‌دسته می‌آیند و می‌روند و هرکس می‌آید، شیفته آقا می‌شود و هر روز، این جلسات رونق بیشتری می‌یابد. مأمون به شدت عصبانی شد و دستور داد نگهبانان منزل حضرت، از ورود مردم به خانه ایشان جلوگیری کنند. روز بعد، کلاس عالی درس تعطیل شده بود.^۱

۱. نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۹۸ و ۳۹۹.



نماز عید

★ مأمون اصرار داشت که آقا نماز عید فطر را بخوانند. امام رضا فرمودند: «با شما شرط کرده بودم که در هیچ کاری دخالت نکنم.» گفت: «می‌خواهم دل مردم با شما همراه شود!» امام فرمودند: «مرا معذور بدارید!» مأمون بیشتر اصرار کرد. امام فرمودند: «حالا که اصرار می‌کنی، بدان که من مانند جدم، رسول خدا، نماز عید را خواهم خواند!» گفت: «هرطور دوست دارید انجام دهید!» جارچی‌ها خبر را به اطلاع مردم رساندند: «فردا نماز عید را حضرت رضا خواهند خواند!» آفتاب عید طلوع کرد. کوچه‌ها و خیابان‌ها در موج جمعیت گم شده بود. زن‌ها و کودکان روی پشت‌بام‌ها نشسته بودند و کارمندان و رجال دولت پشت در خانه آقا جمع شده بودند. حضرت غسل عید کردند، عمائم سفیدی بر سر گذاشتند...، عصایی به دست گرفتند و از خانه بیرون آمدند. پا را که در کوچه گذاشتند، چهار تکبیر گفتند: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ مَا هَدَانَا...»
صداها در آسمان رها شد و مرو لرزید. پاهای آقا برهنه بود. رجال و لشکریان از بالای اسب‌ها پایین پریدند. کفش‌ها از پاها می‌گریختند و صدای جمعیت همچنان بلند بود: «اللَّهُ أَكْبَرُ...»
مأمون لرزید! خبر را شنیده بود. وزیرش خم شد و در گوش او گفت: «اگر علی بن موسی به مصلأ برسد، کار ما تمام است!» قاصد مأمون خود را به امام رضا رساند و گفت: «خلیفه می‌گوید برگردید!» مصلأ در حسرت نمازی از جنس نماز رسول خدا مانده بود!

۱. نک: محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۸۹ و ۴۹۰.



پشیمانی مأمون

❖ مأمون شایستگی امام رضا برای رهبری جهان اسلام را رسماً تأیید کرده بود. علویان که پراکنده و دسته‌دسته بودند، متحد شده بودند. تریبون عظیم خلافت در اختیار امام قرار گرفته بود و دوستان ایشان از انزوا خارج شده بودند: شاعران در مدح حضرت شعر می‌گفتند^۱ و عالمان با آزادی، در محضر ایشان حضور می‌یافتند. امام رضا از حاشیه جهان اسلام به متن آن انتقال یافته بودند. نام علی بن موسی الرضا و سخنان آن حضرت نقل تمام محافل بود. مأمون از کار خودش خیلی پشیمان شده بود؛ اما دیگر دیر بود!^۲

۱. نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۲۰.

۲. نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۵.





عبدالله، محمد را می‌کُشد!

❖ حسین بن بشار از امام رضا شنید که عبدالله، محمد را می‌کُشد! گفت: «یعنی می‌فرمایید عبدالله بن هارون (مأمون) محمد بن هارون (امین) را می‌کُشد؟!» حضرت فرمودند: «بله. عبدالله که در خراسان است، محمد بن زبیده را که در بغداد است، خواهد کشت.» مدتی گذشت و حسین، آنچه امام فرموده بودند، دید!

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۰۵.



یک ماه کمتر یا بیشتر

❖ حسین بن موسی، برادر امام رضا همراه تعدادی از جوانان بنی هاشم، دور امام رضا را گرفته بودند. جعفر بن عمر علوی با هیئتی نامطلوب و لباسی کهنه از کنارشان رد شد. با دیدن او، به همدیگر نگاه کردند و خندیدند. امام فرمودند: «به زودی او را در حالی خواهید دید که اموال و همراهان فراوان داشته باشد!»

یک ماه کمتر یا بیشتر نگذشته بود که جعفر علوی حاکم مدینه شد. وضعش خیلی خوب شد و هر روز او را می دیدند که می رود و عده زیادی خَدَم و حَشَم همراهش هستند!

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۴.





من بارانی برداشته‌ام

★ در روزی آفتابی، حسین بن موسی بن جعفر و عده‌ای دیگر، همراه امام رضا از شهر بیرون آمدند تا سری از املاک آن حضرت بزنند. امام پرسیدند: «آیا با خودتان بارانی آورده‌اید؟» گفتند: «نه! هوا آفتابی است. از باران هم خبری نیست. چه نیازی به بارانی؟!» امام فرمودند: «من که بارانی برداشته‌ام.»

هنوز اندکی نرفته بودند که هوا ابری شد و باران شدیدی باریدن گرفت و همه آن‌ها خیس آب شدند!^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۳۵.



بیچاره‌ها نمی‌دانند!

✦ مسافر و حسن بن علی و شاء با امام رضا در منا بودند که یحیی بن خالد برمکی به همراه تعدادی از اقوامش، سوار بر مرکب، از کنار آن‌ها رد شدند. گردو خاکی راه انداخته بودند؛ به طوری که گردوغبار، سر و صورت دیگران را خاکی کرد. امام رضا فرمودند: «بیچاره‌ها نمی‌دانند که امسال چه بر سرشان خواهد آمد!» حضرت وقتی تعجب همراهانشان را دیدند، انگشت اشاره و وسطی خود را به هم چسبانند و فرمودند: «عجیب‌تر اینکه من و هارون، مثل این دو تا خواهیم بود!»^۱

همان سال، هارون برامکه را قتل عام کرد.

۱. فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۲۵.





ای توس!

❖ حمزة بن جعفر ارجانی دید که هارون از مسجد الحرام بیرون آمد. امام رضا [با اشاره به هارون] فرمودند: «چقدر خانه‌های ما دور و همسایگی مان نزدیک است! ای توس، ای توس، ای توس، به زودی من و او را همسایه خواهی کرد!»^۱

۱. نک: فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۲۵.



با محمد دیباج

★ محمد بن جعفر معروف به محمد دیباج، در مکه، در برابر حکومت مأمون شورش کرد. او بیعت مأمون را شکست و خود را خلیفه خواند. امام رضا نزد او رفتند و فرمودند: «عموجان! پدرت [امام صادق] و برادرت [امام کاظم] را تکذیب نکن؛ زیرا این کار [خلافت تو] به سرانجام نمی‌رسد.»

او سخن امام را نپذیرفت. سپاهیان مأمون به فرماندهی جلودی از راه رسیدند و جنگ درگرفت. محمد دیباج و نیروهایش شکست خوردند. محمد از جلودی امان خواست و او هم به محمد امان داد؛ به این شرط که در حضور مردم اظهار ندامت کند. محمد مجبور شد حرفش را پس بگیرد؛ بنابراین در مکه بالای منبر رفت و گفت: «مردم! خلافت حق مأمون است، نه حق من.»^۱

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۴۶.





من به حمام نمی‌آیم!

❖ مأمون به گروهی از مزدوران‌ش گفته بود در حمام سرخس، منتظر امام رضا و فضل‌بن‌سهل^۱ باشند و به محض اینکه وارد شدند، آن‌ها را بگشند. او دعوت‌نامه‌ای برای امام و فضل‌بن‌سهل فرستاد و گفت: «دوست دارم همراه فضل و در معیت شما، به حمام برویم!» امام نوشتند: «دیشب رسول خدا را در خواب دیدم که فرمود: 'علی‌جان، فردا به حمام نرو!' بنابراین صلاح نمی‌دانم که تو یا فضل هم فردا به حمام بروید.» مأمون نوشت: «سید من! شما راست گفتید، رسول خدا هم راست گفت. من فردا به حمام نخواهم رفت؛ اما فضل خودش می‌داند.»^۲

فردای آن روز، فضل به حمام رفت و دقایقی بعد، در خون خودش غوطه‌ور بود!

۱. وزیر مأمون.

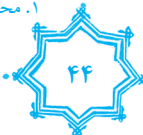
۲. نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۷۳.



عمویت نمی میرد!

❖ پدر یحیی بن محمد بن جعفر مریض شد. حضرت رضا به عیادت او رفتند. اسحاق، عموی یحیی، نشسته بود و خیلی گریه می کرد. امام رضا از یحیی پرسیدند: «عمویت چرا گریه می کند؟» گفت: «به خاطر برادرش که دارد می میرد، گریه می کند.» امام فرمودند: «عمویت قبل از پدرت خواهد مرد!»
پدر یحیی خوب شد و مدت ها زندگی کرد و عمویش پیش از پدرش مرد.^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۲۳.





اگر هارون یک مواز سر من کم کرد...

محمد بن سنان به امام رضا گفت: «هارون همهٔ مخالفانش را کشته است؛ شما هم که اصلاً احتیاط نمی‌کنید و حرفتان را بی‌پروا می‌زنید! می‌دانید که از شمشیر هارون خون می‌چکد!»
امام فرمودند: «جدم رسول خدا فرمود: 'اگر ابوجهل یک مواز سر من کم کرد، من پیغمبر نیستم.' من هم می‌گویم: 'اگر هارون یک مواز سر من کم کرد، من امام نیستم!'^۱

۱. محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۳۹.



برای من گریه کنید!

❖ وقتی آقا می‌خواستند از مدینه به سمت مرو حرکت کنند، اقوام خود را جمع کردند و فرمودند: «برای من گریه کنید!» صدای شیون و فریاد از خانه امام رضا بلند شد. آن‌ها فهمیده بودند که دیگر آقا را نخواهند دید. حضرت دست پسرشان امام جواد را گرفتند و او را به کنار قبر رسول خدا بردند و فرمودند: «ای رسول خدا، ابوجعفر را به تو می‌سپارم!» امام جواد گریه کردند و فرمودند: «بابا، به خدا قسم، تو داری نزد خدا می‌روی که مرا به جدم سپردی!»^۲

۱. کنیه امام جواد .

۲. عزیزالله عطاردی، مسند الامام الرضا ، ج ۱، ص ۱۶۹؛ عزیزالله عطاردی، اخبار و آثار حضرت امام رضا ، ص ۳۷۸.





هنوز فرزندی نداشت!

❖ محمد بن اسماعیل بن بزيع از حضرت رضا پرسید: «آیا امامت به دایی یا عموی امام منتقل می‌شود؟» حضرت فرمودند: «خیر.» گفت: «به برادر چطور؟» فرمودند: «خیر.» گفت: «پس در این صورت، امام بعد از شما کیست؟» فرمودند: «فرزندم.» محمد تعجب کرد؛ آخر، امام تا آن موقع فرزندی نداشتند!

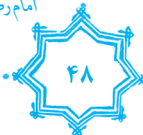
۱. عزیزالله عطاردی، مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۲۱۲؛ عزیزالله عطاردی، اخبار و آثار حضرت امام رضا، ص ۴۱۱.



هیچ کس نمی دانست!

❖ امام رضا برای بعضی از دوستان خود نوشتند: «از احمد بن سابق ملعون سرشکافته دوری کنید!» هیچ کس نمی دانست سر او شکافته است! روزی احمد سرش را برهنه کرد و همه شکاف سرش را که در زیر موهایش پنهان بود، دیدند. او واقفی بود و در اواخر عمر، به شراب خواری و گناه گرفتار شده بود.^۱

۱. عزیزالله عطاردی، مسند الامام الرضا، ج ۲ ص ۴۲۸؛ عزیزالله عطاردی، اخبار و آثار حضرت امام رضا، ص ۷۸۲.





ای بغداد!

❖ روزی مأمون به امام رضا گفت: «ان شاء الله به بغداد می‌رویم و چنین وچنان می‌کنیم!» امام رو به مأمون کردند و فرمودند: «تو به بغداد خواهی رفت!» وقتی مجلس خلوت شد، محمد بن عباد از امام پرسید: «قصهٔ بغداد چه بود؟ مگر شما به بغداد نمی‌روید؟!» حضرت فرمودند: «مرا به بغداد چه کار؟! نه من بغداد را می‌بینم و نه بغداد مرا خواهد دید.» امام در مسیر بغداد، در توس شهید شدند.^۱

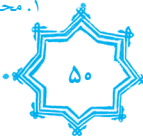
۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۴۵.



کدام عیسی؟

❖ پیشوای مسیحیان بود. او را با نام جاثلیق صدا می‌زدند. با عالمان مسلمان بحث می‌کرد که: «شما و ما نبوت عیسی را قبول داریم؛ همه ما می‌گوییم عیسی زنده است و محمد از دنیا رفته است. بیایید آنچه مقبول همگان است، بپذیریم و آنچه پذیرفته همه نیست، رها کنیم! این موضوع را در جلسهٔ مأمون و در حضور امام رضا نیز مطرح کرد. مأمون نگاهی به امام انداخت. حضرت فرمودند: «من به پیامبری عیسی و کتاب او و بشارت‌های او به پیروانش ایمان دارم.» سپس افزودند: «اما ای مسیحی، ما به عیسایی ایمان داریم که به محمد ایمان دارد.»^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۵۷ و ۵۵۸.





عبادت عیسی

❖ امام رضا خطاب به جاثلیق فرمودند: «تنها اشکالی که بر عیسیای شما داریم، این است که خیلی کم نماز می‌خواند و کم روزه می‌گرفت!» جاثلیق قیافه‌ای حق به جانب گرفت و گفت: «اتفاقاً عیسی همهٔ روزها را روزه می‌گرفت و شب‌ها را به عبادت می‌گذراند!» امام رضا فرمودند: «برای تقرب به چه کسی روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند؟!» جاثلیق که عیسی را خدا می‌دانست، درمانده شد.^۱

۱. نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۲۱ و ۳۲۲.



پیامبران یا خدایان؟

❖ یکی گفت: «چرا شما نصرانیان عیسی را می پرستید؟» جاثلیق گفت: «کسی که مرده را زنده کند و کور مادرزاد و پیس را شفا دهد، مستحق پرستش است.»

امام رضا فرمود: «یسع [از پیامبران بنی اسرائیل] روی آب راه می رفت و کور مادرزاد و پیس را شفا می داد، حزقیل ، سی و پنج هزار نفر را که شصت سال از مرگشان گذشته بود، زنده کرد. ابراهیم مرغ های سربریده و قطعه شده را زنده کرد، موسی ...^۱ حضرت به او فهماندند که اگر حرفش درست باشد، باید همه این پیامبران، خدا باشند!»

۱. نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا ، ج ۱، ص ۳۲۲ و ۳۲۳.



موقعیت و مقام سلیمان

❖ سلیمان مروزی دانشمند بزرگ علم کلام بود. نزد مأمون آمد. مأمون برای او سنگ تمام گذاشت و هدیه‌های بسیار به او داد و گفت: «علی بن موسی‌الرضا از حجاز نزد ما آمده است. اگر مایلی، بیا و با او مناظره کن.» سلیمان گفت: «نمی‌خواهم در محضر شما و بنی‌هاشم از او چیزی بپرسم که نتواند جواب بدهد و در نتیجه مقام و موقعیتش از بین برود.»

مأمون لبخند شیطنت‌آمیزی زد و گفت: «اتفاقاً هدف من همین است! بیا که تو می‌توانی این کار را انجام دهی.» جلسه که برگزار شد، این سلیمان بود که موقعیت خودش را از دست داده بود.^۱

۱. نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۶۱ تا ۳۸۶؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.



کتاب‌های امام رضا

- ❖ کتاب‌های منسوب به امام رضا را در مجموع بیش از ۲۰ جلد می‌دانند که سه نمونه از آن‌ها عبارت‌اند از:
 ۱. مسند الامام الرضا شامل مجموعه روایاتی است که امام رضا از پدران خود تا رسول خدا نقل کرده‌اند؛
 ۲. الرسالة الذّهیّیة، درباره طب و پزشکی است و در نجف و قم چاپ شده است؛
 ۳. امالی الامام الرضا کتابی است که محتوای آن را «برادرِ دعبل خُزاعی، یعنی علی بن علی خُزاعی، از امام رضا نقل کرده است.





با زبان هندی

❖ از اهالی هندوستان بود. شنید مردی از مردان خدا که عرب‌زبان است، به خراسان آمده است، دوست داشت او را ببیند. راه افتاد و سراغ آن مرد خدایی را گرفت. نزد او بردنش. عربی بلد نبود. به زبان خود سلام کرد. جوابش را به زبان هندی دادند. گفت: «در جست‌وجوی شما از هند تا اینجا آمده‌ام.» امام‌رضا فرمودند: «درست آمده‌ای. هرچه می‌خواهی بپرس!» او پرسید و امام مانند کسی که هیچ‌گاه از هندوستان بیرون نرفته است، تمام سؤالاتش را با لهجه او پاسخ گفتند!

۱. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمة الأئمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۳۰۴؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۵۰.



تفاوت در معجزات پیامبران D

✦ ابن سگیت عالمی بزرگ بود. از امام رضا پرسید: «چرا خدا موسی را با معجزه ید بیضا (دست درخشان) و عیسی را با معجزه طب و محمد را با معجزه سخن فرستاد؟» امام رضا فرمودند: وقتی که خدا موسی را فرستاد، زمان، زمان سحر و جادو بود و خدا چیزی به او داد که از عهده هیچ‌یک از جادوگران ساخته نبود. وقتی عیسی را فرستاد، روزگار پزشکی و پیشرفت علوم پزشکی بود و خدا چیزی به عیسی داد که از عهده هیچ پزشکی ساخته نبود، مثل زنده کردن مرده. وقتی هم که محمد را فرستاد، روزگار سخنوری بود و خدا به پیامبر اسلام معجزه‌ای داد که سکه همۀ سخنوران را از رونق انداخت ...

ابن سگیت گفت: «والله هیچ کس را مثل تو ندیده‌ام و نخواهم دید!»^۱

۱. نک: احمدین علی طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۳۲ و ۴۳۳ ..





هجده هزار مسئله

❖ محمد بن عیسیٰ یقطنی وقتی دید مردم دربارهٔ امام رضا اختلاف نظر دارند، مسائلی را که از ایشان پرسیده بودند، جمع کرد. هجده هزار مسئله بود که حضرت به همهٔ آن‌ها جواب داده بودند.^۱ بسیاری از علمای اهل سنت در کتاب‌های خود این مسائل را از محمد بن عیسیٰ روایت کرده‌اند، از جمله: ابوبکر؛ خطیب بغدادی، در کتاب تاریخ خود؛ ثعلبی در تفسیرش؛ سمعانی در رساله‌اش؛ ابن معتز در کتابش.^۲

۱. نک: محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۵۰ و ۳۵۱.
۲. به گفتهٔ علی بن عیسیٰ اربلی در کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۳۳۰، آنچه از علی بن موسی در زمینه‌های مختلف علوم، حکمت، روایات و مناظره با پیروان ادیان و مکاتب نقل شده است، بیشتر از آن است که در شمار آید.



کتابی در آستین

✦ حسن بن علی و شفاء از واقفیان بود؛ یعنی معتقد بود که امامت به امام موسی کاظم پایان یافته و آن حضرت، آخرین امام است. او سؤال‌های زیادی را نوشته و در کتابی گرد آورده بود که برخی از آن‌ها درباره روایاتی بود که از پدران علی بن موسی الرضا نوشته بود. او می‌خواست با این سؤال‌ها علی بن موسی الرضا را آزمایش کند. روزی کتاب را در لباسش گذاشت و به سمت خانه امام رضا رفت. می‌خواست در تنهایی، کتاب را به حضرت بدهد. وقتی به خانه علی بن موسی الرضا رسید، جلوی در، عده‌ای از مردم را دید که نشسته و مشغول گفت‌وگو بودند. رفتن به داخل خانه امکان نداشت. به دنبال چاره‌ای بود تا بتواند وارد شود که خدمتکاری از خانه بیرون آمد و گفت: «حسن بن علی و شفاء، پسر دختر الیاس بغدادی، کدام یک از شماهاست؟» گفت: «منم!» خدمتکار گفت: «به من دستور داده‌اند این کتاب را به تو بدهم. بیا بگیر!»

کتاب را از دست غلام گرفت و در گوشه‌ای نشست و شروع به خواندن کرد. در آن کتاب، مسئله به مسئله، جواب‌هایش داده شده بود!

او دیگر واقفی نبودم.^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۵۵.





امامان امام اند!

❖ سلیمان جعفری: نزد امام رضا بود. خانه آن حضرت مملو از جمعیت بود. مردم یکی یکی سؤال می کردند و امام جواب می دادند. جوابها آن قدر عالی بود که سلیمان در دلش گفت: «این خانواده، شایسته پیامبری اند!» وقتی مردم رفتند، امام رو به او کردند و فرمودند: «ای سلیمان! امامان، عالم و بردبارند و بی خبران، آنها را پیامبر می پندارند؛ درحالی که امامان، پیامبر نیستند.»^۱

۱. محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۳۴ و ۳۳۵.



عالم آل محمد

❖ امام کاظم فرزندانشان را جمع کردند و فرمودند:
این برادران، علی بن موسی، عالم آل محمد است.
مسائل دینی خودتان را از او پرسید و به هر چه می گوید،
عمل کنید؛ زیرا من از پدرم، جعفر بن محمد، چندین مرتبه
شنیدم که فرمود: «عالم آل محمد از نسل توست. کاش
من او را می دیدم! او هم نام امیرالمؤمنین، علی است.»^۱

۱. فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۲۸؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰.





کتاب طلایی

❖ یوحنا بن ماسویه و جبرائیل بن بختیشوع و دیگر پزشکان و فیلسوفان، نزد مأمون گرد آمده بودند. موضوع جلسه، مسائل پزشکی بود. امام رضا در مدت جلسه ساکت بودند. مأمون گفت: «ای اباالحسن، شما چه می‌فرمایید؟» امام فرمودند: «من نظریاتی دارم که آن‌ها را خواهم نوشت.»

مأمون از مرو به بلخ رفته بود. برای حضرت نوشت: «الوعده، وفا!» امام کتابی شامل علم تشریح، زیست‌شناسی، بهداشت، وظایف الاعضا، علم الامراض و علم تغذیه نوشتند و آن را برای مأمون فرستادند. مأمون دستور داد این کتاب را با آب طلا بنویسند و نام کتاب، شد رساله دَهِیْیه^۱.

۱. رساله دَهِیْیه در کتاب شریف عیون اخبار الرضا، به طور کامل درج شده و در طول تاریخ، شرح‌های فراوانی بر آن نوشته شده است. این رساله، درعین اختصار، مهم‌ترین اصول بهداشت، باکتریولوژی، فیزیولوژی، آناتومی و... را به زبان درخور فهم برای مردم آن روزگار، در خود گرد آورده است.



برترین فضیلت علی

★ مأمون از امام رضا پرسید: «برترین فضیلتی که در قرآن برای امیرالمؤمنین، علی، آمده است، چیست؟» امام فرمودند: آیه مباحله که خدا فرموده است: ﴿...فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۱... [به مسیحیان نجران] بگو: «بیایید: ما پسرانمان را می‌آوریم، شما هم پسرانتان را بیاورید. ما زنانمان را می‌آوریم، شما هم زنانتان را بیاورید. خودمان هم می‌آییم، شما هم خودتان بیایید؛ بعد همدیگر را نفرین کنیم و لعنت خدا را برای دروغ‌گویان طلب کنیم!» در روز مباحله، رسول خدا حسن و حسین را آورد که پسرانش بودند، فاطمه را آورد که زن این خانواده بود، و امیرمؤمنان، علی را آورد که به حکم خدای عزّ و جل، نفس رسول الله بود؛ [چراکه فرمودند: «خودمان می‌آییم»] و از آنجاکه هیچ‌کس از آفریدگان، برتر از رسول الله نیست، طبق فرموده خداوند، هیچ‌کس از نفس رسول الله برتر نیست.^۲

۱. آل عمران، ۶۱.

۲. محمدبن محمد مفید، الفصول المختارة من العيون والمحاسن، ص ۳۸.





هرچه شما بفرمایید!

عده‌ای از مسلمانان معتقد بودند که پیامبران معصوم نیستند و احتمال خطا و گناه در آنان وجود دارد. ابن جهم همین سؤال را از امام پرسید. درباره حضرت آدم، حضرت ابراهیم و... جواب گرفت تا رسید به حضرت یونس. پرسید: «اگر چنان‌که شما می‌گویید پیامبران معصوم هستند، پس معنای آیه ۸۷ سوره انبیاء چیست که فرموده است: ﴿وَذَالْتُنِ إِذْ دَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ...﴾»
امام رضا فرمودند:

«ظَنَّ» به معنای یقین است [، نه گمان]. ﴿فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ یعنی یقین داشت که خدا بر او سخت نمی‌گیرد [، نه اینکه بر او قدرت ندارد یا از حوزه قدرت خدا بیرون رفته است]! مگر نشنیده‌ای که خداوند عز و جل فرموده است: ﴿وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ...﴾ (و اما هنگامی که برای امتحان، روزی اش را بر او تنگ کرد...). پس ﴿أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ یعنی روزی اش را بر او تنگ کرد؛ و الا اگر یونس گمان کرده بود که خدا بر او توانایی ندارد، قطعاً کافر شده بود.

ابن جهم گریست و گفت: «ای پسر رسول خدا، من توبه می‌کنم که پس از این، درباره انبیای الهی غیر از آنچه شما فرمودید، سخنی بگویم!»

۱. فجر، ۱۶.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۸۸ تا ۳۹۶.



آفرین ای ابالحسن!

★ مأمون گفت: «ای پسر رسول خدا ، مگر شما نمی‌گویید انبیا معصوم‌اند؟» امام‌رضا فرمودند: «بله همین‌طور است.» مأمون پرسید: «پس معنای این آیه چیست که درباره پیامبر می‌فرماید: ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ وَمَا تَأَخَّرَ...﴾ (تا خدا گناهان گذشته و آینده‌تورا ببخشد... .)؟» امام‌رضا فرمودند:

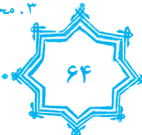
نزد مشرکان مکه، کسی گناهکارتر از پیامبر نبود! آنان ۳۶۰ بت داشتند و آن‌ها را می‌پرستیدند و رسول خدا به یک خدا دعوتشان کرد...؛ اما وقتی خدا مکه را به دست پیامبرش فتح کرد، سوره مبارکه فتح نازل شد و این آیه آمد: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ...﴾ (برای تو پیروزی آشکاری فراهم کردیم تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌را که به تو نسبت می‌دادند، ببخشد... .) پس معنایش این است که: «انان دیگر تو را گناهکار نمی‌دانند و آنانی که هنوز تو را گناهکار می‌دانند نیز در آینده، دیگر گناهکارت نخواهند دانست»؛ زیرا بعضی از مشرکان مکه ایمان آورده بودند و بعضی از مکه گریخته بودند؛ ولی به هر حال، پس از فتح مکه، دیگر پیغمبر در نظر هیچ‌کس از مردم، گناهکار به‌شمار نمی‌آمد.^۳

مأمون گفت: «آفرین ای ابالحسن!»

۱. فتح، ۲.

۲. فتح، ۱ و ۲.

۳. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا ، ج ۱، ص ۳۹۶ و ۴۱۱ و ۴۱۲.





فریب، استهزاء، نیرنگ

❖ یکی از امام رضا درباره این آیات پرسید که خداوند فرموده است: ﴿سَخَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ﴾ (خدا آن‌ها را مسخره می‌کند!)، ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾ (خدا آن‌ها را ریشخند می‌کند!)، ﴿مَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ﴾ (آن‌ها نیرنگ زدند و خدا نیز به آن‌ها نیرنگ زد!) و ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ﴾ (می‌خواهند خدا را فریب دهند؛ درحالی که او آن‌ها را فریب می‌دهد!) امام رضا فرمودند: «خداوند مسخره و ریشخند نمی‌کند و نیرنگ نمی‌زند و فریب نمی‌دهد؛ بلکه مطابق جزای تمسخر و استهزاء و مکر و فریب آن‌ها، کیفر کارشان را می‌دهد.»^۱ پس آنچه خدا می‌کند، کیفر و بازخورد اعمال زشت آن‌هاست که به خودشان برمی‌گردد.

۱. توبه، ۷۹.

۲. بقره، ۱۵.

۳. آل عمران، ۵۴.

۴. نساء، ۱۴۲.

۵. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عبون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۵۳ و ۲۵۴.



ایمان فرعون

✦ ابراهیم بن محمد همدانی پرسید: «چرا خداوند فرعون را غرق کرد؛ درحالی که او ایمان آورد و به یگانگی خدا اعتراف کرد؟»
 امام رضا فرمودند: «فرعون وقتی ایمان آورد که عذاب الهی را مشاهده کرد؛ و چنین ایمانی، یعنی ایمان پس از روبه‌روشدن با کیفر پذیرفته نیست. قرآن می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ۝ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا﴾^۱
 (آنگاه که عذاب ما را دیدند، گفتند: 'به خدای یگانه ایمان آوردیم و به آنچه شریک خدا قرار داده بودیم، کافر شدیم؛ اما ایمانشان در آن هنگام که عذاب ما را دیدند، به حالشان سودی نبخشید!) ...^۲

۱. مؤمن (غافر)، ۸۴ و ۸۵.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۲.





نعیم چیست؟

✦ خداوند در آیه ۸ سوره مبارکه تکوین فرموده است: ﴿ثُمَّ لِنُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ (سپس در آن روز [یعنی روز قیامت] از همه شما درباره نعمت‌ها سؤال خواهد شد.) عده‌ای پرسیدند: «آیا منظور از نعیم همین آب سرد گوارا یا غذای لذیذ یا خواب و استراحت خوب نیست؟» امام‌رضا فرمودند:

به فرموده پدرم آنچه شما گفتید، در محضر امام صادق بیان شد. آن حضرت ناراحت و خشمگین شدند و فرمودند: «خدا درباره آنچه به بندگانش ارزانی داشته است، سؤال نمی‌کند و بر آنان منت نمی‌گذارد؛ چراکه حتی برای مردم نیز زشت است به خاطر لطفی که کرده‌اند، بر یکدیگر منت بگذارند و چطور ممکن است کاری را که حتی سرزدن آن از مردم هم زشت است، به خدا نسبت داد؟! مقصود از نعیم، دوستی ما اهل بیت و ولایت ماست که اگر کسی بدان پایبند بود، به بهشت خواهد رفت و از نعیم آن برخوردار خواهد شد.»^۱

۱. نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۸۳ و ۲۸۴.



نشانه‌ها و ستاره

❖ ﴿وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ (وعلامت‌ها و نشانه‌هایی وجود دارد که مردم با آن نشانه‌ها و نیز با ستاره هدایت می‌شوند). یکی پرسید: «مقصود از نشانه‌ها و ستاره چیست؟» امام‌رضا فرمودند: «نشانه‌ها ما [اهل‌بیت] هستیم و ستاره، رسول خدا است.»^۱

۱. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۷.





اجازه ملاقات

❖ اباضت برای دیدار امام رضا به سرخس رفت. آقا در آنجا زندانی بودند. از زندانبان خواست اجازه ملاقات بدهد. گفت: «امکان ندارد.» پرسید: «چرا؟» زندانبان گفت: «آقا در طول شبانه روز یکسره مشغول نماز است. فقط در هنگام طلوع، نزدیک ظهر و نزدیک غروب، دقایقی از نماز فارغ می‌شود؛ تازه آن وقت هم سر جای خود می‌نشیند و راز و نیاز می‌کند!» اباضت از زندانیان خواست همان وقت اجازه ملاقات بدهد. اجازه داد و اباضت به دیدار یار آشنا رسید.^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۳۰.



عبادت امام رضا

★ رجاء بن ابی ضحاک مأمور مأمون بود. با سربازانش آمده بود که امام رضا را از مدینه به مرو ببرد. راه دراز و طولانی بود. دستور داشت امام را زیر نظر بگیرد و همه اتفاقات را گزارش کند. رجاء گفته است: «به خدا هیچ کس را با تقواتر از او ندیدم. نام خدا همواره بر لبانش بود و ترس از خدا همیشه در دلش...»

به مرو که رسیدند و عبادت‌های روزانه و شبانه امام را شرح داد،^۱ مأمون سری تکان داد و گفت: «این مرد بهترین انسان روی زمین و داناترین و عابدترین آنان است؛ اما آنچه دیده‌ای، به هیچ کس مگو تا خودم آن‌ها را برای مردم بگویم.»^۲ اما هیچ وقت آن را برای کسی نگفت!

۱. شرح عبادت‌های امام رضا از زبان رجاء بن ابی ضحاک را می‌توانید در عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۲۱ تا ۴۲۸ بخوانید.
۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۲۹ و ۴۳۰.





سلاح پیامبران

❖ امام رضا به یاران خود می فرمودند: «سلاح پیامبران را همیشه همراه داشته باشید.» گفتند: «اسلحهٔ پیامبران چیست؟» حضرت فرمودند: «دعا»^۱ و^۲

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۶۸.

۲. برای اطلاع از دعاهای امام رضا به کتاب صحیفة الرضا مراجعه کنید.



امنیت و ایمان

❖ امام رضا برای طلب امنیت و ایمان این دعا را زمزمه می‌کردند:
 «يَا مَنْ دَلَّنِي عَلَى نَفْسِيهِ وَ دَلَّلَ قَلْبِي بِتَضَدِيقِهِ أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ وَالْإِيمَانَ
 فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.» (ای خدایی که مرا به سوی خود راهنمایی کرده‌ای
 و دلم را با پذیرش خود رام ساخته‌ای، از تو در دنیا و آخرت امنیت و ایمان
 می‌خواهم).^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۷۹.





به من بیشتر اعتماد داری یا به خدا؟!*

✦ احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی خدمت امام رضا رسید و گفت: «دو سال پیش، از خدا حاجتی خواسته بودم؛ اما هنوز حاجتم برآورده نشده است. فکر می‌کنم خدا نمی‌خواهد جوابم را بدهد!»

امام فرمودند: «ای احمد، مواظب باش که شیطان ناامیدت نکند! امام باقر می‌فرمودند: 'بنده مؤمن از خدا حاجتی می‌خواهد. خدا برآوردن حاجتش را به تأخیر می‌اندازد تا صدای او را بشنود' ...»

آنگاه به احمد رو کردند و فرمودند: «به من بگو اگر به تو قولی بدهم، آیا به من اعتماد می‌کنی؟» احمد گفت: «فدای شما شوم، اگر به قول شما اعتماد نکنم، به چه کسی می‌توانم اعتماد کنم؟! شما حجت خدا در میان مردم هستید ...» حضرت فرمودند: «پس باید اعتمادت به خدا بیشتر از اعتماد به من باشد؛ چراکه او خودش به تو وعده استجابت داده است.»^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.



مهمان امام

✦ احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی با مرکبی که امام رضا فرستاده بودند، خدمت آن حضرت رسید. امام او را به دنبال کاری فرستادند. شب نیز مهمانش کردند تا در خانهٔ حضرت بخوابد. وقتی وارد بستر شد، با خود گفت: «چه کسی از من بهتر؟ امام رضا مرا به دنبال کاری فرستادند، مرا سوار بر مرکب خود کردند، شب مرا مهمان کردند و حالا هم در خانهٔ حضرت خوابیده‌ام!» در این فکر بود که صدای حضرت را شنید. آقا در چارچوب در ایستادند و به او فرمودند: ای احمد، امیرالمؤمنین علی روزی به عیادت صعصعه بن صوحان رفتند و وقت برگشتن فرمودند: «ای صعصعه، عیادت مرا وسیلهٔ فخر فروشی به قوم و خویش خودت قرار نده!»^۱

امام رضا این حدیث را فرمودند و رفتند.

۱. محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۳۵.





فرش و لباس حضرت

❖ به گفتهٔ اَبی‌عباد، امام‌رضا در تابستان روی حصیر می‌نشستند و در زمستان روی پلاس. لباس‌های درشت و زبر می‌پوشیدند؛ اما وقتی در جمع مردم حاضر می‌شدند، خود را در انظار، مزین جلوه می‌دادند.^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۱۶؛ عزیرالله عطاردی، اخبار و آثار حضرت امام‌رضا، ص ۵۵.

راه و رسم آفتاب

✦ ابراهیم بن عباس گفته است:

هرگز ندیدم که حضرت رضا درباره کسی سخن ناروا بگویند. هرکس با ایشان صحبت می‌کرد، آن حضرت با دقت به حرف‌هایش گوش می‌دادند و هرگز سخن کسی را قطع نمی‌کردند. خواسته‌های مردم را تا آنجاکه توانایی داشتند، برآورده می‌کردند.

هرگز در نزد دیگران پای خود را دراز نمی‌کردند. هرگز در مقابل همنشین خود تکیه نمی‌دادند. هیچ‌گاه به خدمتکاران و زیردستان خود سخن بد نمی‌گفتند. بلند نمی‌خندیدند و خنده حضرت تبسم بود. سفره غذا که آماده می‌شد، دستور می‌دادند تمام خدمتکاران و غلامان سر سفره حاضر شوند؛ حتی متصدیان اصطبل نیز سر سفره با ایشان غذا می‌خوردند. شب‌ها کمتر می‌خوابیدند. بیشتر شب را بیدار می‌ماندند و بعضی از شب‌ها اصلاً نمی‌خوابیدند. زیاد روزه می‌گرفتند و سه روز در هر ماه را حتماً روزه می‌گرفتند. به مردم زیاد احسان می‌کردند. به صورت پنهان به مردم صدقه می‌دادند و انفاق می‌کردند. بیشتر، در شب‌های تاریک و ظلمانی صدقه می‌دادند و انفاق می‌کردند هرکس بگوید کسی را مثل امام رضا دیده است، باور نکنید!

۱. عزیزالله عطاردی، اخبار و آثار حضرت امام رضا، ص ۶۴ و ۶۵.





لباسی برای خلق؛ لباسی برای حق!

❖ سفیان ثوری که مردی پشیمینه پوش بود و به آن افتخار می کرد، در جلسه ای کنار امام رضا نشست. نگاهی به لباس امام انداخت. لباس آن حضرت از خز بود. سفیان قیافه ای حق به جانب گرفت و خطاب به حضرت گفت: «کاش لباسی ارزان تر از این می پوشیدید!» امام با مهربانی دست او را گرفتند و آن را داخل آستین لباس خودشان کردند. دست سفیان زمختی لباس پشیمینه را در زیر لباس خزا احساس کرد و متحیر ماند! امام فرمودند: «سفیان، لباس خز برای خلق است و لباس پشمی برای حق!»^۱

۱. محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۰.
 ۲. در تاریخ اسلام، به گروهی برمی خوریم که به «ملازمیه» یا «خاکساریه» مشهورند. از نظر آنان، زنده پوشی و ناخوشایند جلوه کردن در نظر مردم، یکی از اصول سلوک و معرفت بود و برخی از آنان، در این راه به شدت افراط می کردند.



سفره‌ای برای همه

❖ مردی از بلخ در سفر خراسان همراه امام رضا بود. سفره را که پهن کردند، خدمتکاران آن حضرت که بعضی هم سیاه بودند، کنار سفره نشستند و مشغول خوردن شدند. مرد بلخی آرام به حضرت گفت: «کاش برای این‌ها سفره‌ای دیگر می‌انداختند!»

امام ناراحت شدند و فرمودند: «خدای ما یکی است، پدرومادر همه ما یکی است و معیار سنجش ما هم اعمالمان است.»^۱

۱. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۳۰؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۰۱.





اول بینوایان؛ بعد خودمان

❖ امام‌رضا وقتی سر سفره می‌نشستند، سینی بزرگی می‌آوردند. آقا از بهترین غذاهای سفره برمی‌داشتند و در سینی می‌گذاشتند. پر که می‌شد، دستور می‌دادند آن را ببرند و به بینوایان بدهند. وقتی سینی را می‌بردند، حضرت این آیات را تلاوت می‌کردند: ﴿فَلَا أَقْتَحِمَ الْعَقَبَةَ﴾ (او گردنه را نمی‌پیماید!) سپس لقمه‌ای برمی‌داشتند؛ یعنی اول بینوایان، بعد خودمان!^۱

۱. بلد، ۱۱.

۲. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۲.



برای راحتی مراجعان

✦ احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی در قادسیه به استقبال امام رضا رفت. قرار شد امام در قادسیه بمانند؛ پس به او فرمودند: «برایمان اتاقی اجاره کن که دو در داشته باشد؛ یک در آن به حیاط باز شود و در دیگرش، به بیرون!» می‌خواست علت را بپرسد که حضرت فرمودند: «برای اینکه مراجعه‌کنندگان بتوانند به راحتی رفت‌وآمد کنند.»^۱

۱. عزیزالله عطاردی، مسند الإمام الرضا، ج ۱، ص ۱۵۵.





تکریم؛ بدون تبعیض

❖ در میان عرب‌ها رسم بود که برای احترام به دیگران، آنان را با کنیه^۱ صدا می‌زدند: ابوعلی، ابوالحسن، ام‌علی، ام‌حسن و... .
امام رضا هیچ‌گاه فرزند خود را به اسم صدا نمی‌زدند و همواره ایشان را که در هنگام شهادت حضرت، هفت‌ساله بودند، «ابوجعفر» خطاب می‌کردند.^۲
امام رضا با غلامان خود نیز همین‌گونه رفتار می‌کردند.

۱. کنیه یعنی نامی که با «أب» به معنای پدر، یا «أم» به معنای مادر، یا «ابن» به معنای برادر آغاز می‌شود.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۸۶.



از فقر نترس!

★ آقا امام رضا ، برای فرزندشان نوشتند:

به من خبر رسیده است که وقتی می خواهی از خانه بیرون بروی، غلامان، تو را از در اصلی خانه نمی برند! آن ها در نظر دارند خیر تو به کسی نرسد و به نیازمندان منتظر کمک نکنی! از تو می خواهیم از این به بعد، به حقی که برگردن تو دارم، همواره از در اصلی وارد و خارج شوی و همیشه مقداری پول همراه داشته باشی تا هر کس کمک خواست، به او کمک کنی... پولت را در راه خدا خرج کن و از فقر و ناداری نترس!

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۴۳.



تعظیم نسیم

❖ وقتی که امام رضا از مدینه به مرو آمدند، مأمون آن حضرت را به کاخ خود دعوت کرد. دربانان و پرده داران کاخ پیش آمدند و پرده ها را کنار زدند و به رسم دربار، از آن حضرت استقبال کردند؛ اما وقتی فهمیدند مأمون می خواهد امام را ولیعهد خود کند، با همدیگر توطئه کردند که دیگر به آن حضرت احترام نگذارند و به ایشان بی اعتنائی کنند.

روز بعد، وقتی امام آمدند، آن ها تحت تأثیر عظمت آقا قرار گرفتند و ناخودآگاه تشریفات معمول را دوباره انجام دادند؛ ولی بعد همدیگر را سرزنش کردند که قرارشان این نبود و... دوباره هم قسم شدند که بار دیگر، به آن حضرت احترام نگذارند. روز بعد که امام آمدند، کسی پرده را کنار نزد تا امام وارد شوند. ناگهان بادی وزیدن گرفت و پرده بالا رفت. حضرت که داخل شدند، باد ایستاد و پرده فروافتاد! در هنگام رفتن امام نیز دوباره باد وزیدن گرفت، پرده کنار رفت و امام که رفتند، پرده فروافتاد! از آن پس، مأموران به محض دیدن امام رضا، پرده را برمی چیدند و به آقا احترام می گذاشتند.^۱

۱. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۲۶۰.



چشمه‌ای که گم شد

✦ خادم امام موسی کاظم چنین گفته است:

در مسیر خراسان همراه امام رضا بودیم. بیابان بی‌انتهای بود و خورشید سوزان. آب تمام شده بود و داشتیم از تشنگی می‌مردیم. نزد امام رضا رفتیم. جایی را در آن نزدیکی نشانمان دادند و فرمودند: «بروید آنجا. آب هست!» رفتیم. همان جا که فرموده بودند، چشمه‌ای پرآب بود. تمام اهل کاروان سیراب شدند و به چارپایان نیز آب دادیم و سیراب برگشتیم. وقت رفتن، حضرت فرمودند چشمه را جست‌وجو کنیم. رفتیم؛ اما از چشمه خبری نبود!

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۲۵.



آبی که اثر آن هنوز هم باقی است

❖ در مسیر مدینه به خراسان، وقتی که امام رضا به ده سرخ رسیدند، نزدیک ظهر بود. گفتند: «وقت نماز است.» امام فرمودند: «مقداری آب بیاورید.» به همدیگر نگاه کردند و گفتند: «آب نداریم.» امام با دست‌های مبارک، خاک‌ها را کنار زدند و آب جوشید! اثر آن آب، هنوز هم باقی است!

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۰۲.



برکت کوهسنگی

❖ امام رضا در کوهسنگی به صخره‌ای تکیه زدند و فرمودند: «خدایا، این کوه را برای مردم سودمند گردان و به آنچه از این کوه می‌تراشند و به آنچه در ظرف‌های تراشیده از این کوه می‌پزند، برکت ده و...!»^۱ قرن‌هاست که مردم از آن کوه، ظرف‌های سنگی می‌سازند.

۱. محمدبن‌علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۰۲؛ محمدبن‌علی بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابي طالب، ج ۴، ص ۳۴۴.





بخور که سرد است

❖ اباهاشم جعفری در خانه امام رضا بود. به شدت تشنه بود؛ اما چنان مجذوب هیبت امام شده بود که خجالت می کشید در حضور ایشان آب بخواند. امام آب درخواست کردند، اندکی نوشیدند، رو به او کردند و فرمودند: «ای اباهاشم، بخور که آب سرد خوبی است!»...^۱

۱. قطب الدین سعید بن هبة الله راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۶۰ و ۶۶۱؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۴۸.



این هم پول پارچه دخترت

☆ حسن بن علی و شاء از کوفه روانه خراسان شد. وقت رفتن، دخترش آمد و گفت: «پدرجان،! این پارچه را بگیرد. آن را بفروشید و از خراسان برایم فیروزه بخرید.»

وقتی به مرو رسید، یکی از خادمان امام رضا آمد و گفت: «پارچه‌ای بده تا یکی از رفقایمان را که از دنیا رفته است، با آن کفن کنیم.» حسن گفت: «ندارم.» خادم حضرت رفت؛ ولی دوباره برگشت و گفت: «مولایم سلام رساندند و فرمودند: «همراه تو در فلان انبان، پارچه‌ای هست که دخترت به تو داده و گفته است با آن، برای او فیروزه بخری.»^۱ آن را بده؛ این هم پولش!»

۱. محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۴۱.





از خدا بخواه باران ببارد!

❖ قحطی و تشنگی رمق مردم را گرفته بود. مأمون هم بیچاره شده بود که با این ملتِ گرسنه و فقیر چه کند؟! دست به دامن امام رضا شد که از خدا بخواهند باران ببارد. امام فرمودند: «باشد: روز دوشنبه دعا خواهم کرد...»

مأمون فرمان داد: «اعلام کنید مردم روز دوشنبه برای دعای باران بیایند! علی بن موسی می خواهد دعا کند!» جارچیان جار زدند.

دوشنبه از راه رسید. مردم به صحرا هجوم آوردند. امام روی منبر رفتند. صحرا از مردم موج می زد و آسمان از صدای تکبیر سرشار بود. حضرت پس از حمد و ثنای الهی فرمودند: «خدایا، پروردگارا! تو به ما اهل بیت عظمت بخشیدی و مردم براساس دستور تو به ما متوسل شده اند. اینان امید به کرم و مهر تو بسته اند و از تو توقع احسان و نعمت دارند. خدایا، برایشان بارانی سودمند، فراوان، بی خطر و بی ضرر بباران و چنان کن که آغاز باران وقتی باشد که از اینجا رفته و به خانه هایشان رسیده باشند!»

باد وزیدن گرفت و آسمان را ابر پوشاند و رعدوبرق شد... مردم برگشتند که بروند، امام فرمودند: «این ابر برای شما نیست. بمانید!» ابرها یکی پس از دیگری آمدند و رفتند. ابر دیگری آمد. امام دستور رفتن دادند و از منبر پایین آمدند. مردم شتابان به سوی خانه هایشان رفتند و باران بارید و بارید!

آسمان در آینه صحرا منعکس شده بود!

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۸۳ تا ۳۸۶.



اشاره امام

❖ سرخس وطن فضل بن سهل بود. کشته شدن او به دست نوکران مأمون، خون مردم را به جوش آورده بود. آتش برداشتند تا کاخ مأمون را به آتش بکشند. نگهبانان درها را بستند. جمعیت خشمگین به پشت درها رسیده بودند. مأمون می لرزید. دست به دامن امام رضا شد که: «آقا جان! کاری بکن!»

امام برخاستند و پیش مردم رفتند. اشاره ای که کردند، مردم متفرق شدند!

خطر از بیخ گوش مأمون رد شده بود.^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۹۱.





دو شیر روی پرده

❁ امام رضا دعا کرده بودند و باران فراوانی باریده بود. دشت پر از گل و سبزه شده بود و در مزرعه دل‌های مردم، امید جوانه زده بود. بهار بود؛ اما علف‌های هرز هم رشد کرده بودند و خارین‌ها هم قد کشیده بودند؛ مأمون خیلی پشیمان بود. یکی از کوردلان نزد مأمون آمد و گفت: «اجازه بده علی بن موسی را پیش مردم خوار و خفیف کنم!» قند توی دل مأمون آب شد: «باشد! هر کاری می‌خواهی بکن.» گفت: «پس بفرمایید رجال مملکت، سرداران لشکر، قضات و فقها جمع شوند.» مجلس جای سوزن‌انداختن نداشت. همه آدم‌های مهم آمده بودند. مردک گفت:

ای علی بن موسی، مردم قصه‌ها بافته‌اند؛ مثل همین باران چند روز پیش که می‌گویند، در اثر دعای تو بوده است؛ حال آنکه به دعا ربطی نداشته است. فصل باران است. معجزه چه و کار چی؟! ما که می‌دانیم تو هرچه داری، از امیرالمؤمنین مأمون داری... تو از باران سوءاستفاده کرده‌ای؛ انگار ابراهیم خلیل هستی که پرنده‌ها را زنده کرد! اگر راست می‌گویی این دو شیر را که روی پرده نقاشی شده‌اند، زنده کن تا ما بخورند!...

نگاه آقا به سمت پرده چرخید و فرمودند: «این بدکار را بگیرید!» پرده جنبید و دو شیر جهیدند... از مردک اثری نبود؛ انگار اصلاً نبوده است!

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۹۱ تا ۳۹۳.



برای دخترهایت

❖ ریّان بن صلّت می‌خواست از خراسان به عراق برود. باید با امام رضا خداحافظی می‌کرد. با خودش گفت: «می‌روم خداحافظی می‌کنم و یک پیراهن از حضرت می‌گیرم تا مرا در آن کفن کنند. چند درهم هم می‌گیرم تا برای دخترانم انگشتر تهیه کنم.»

رفت؛ ولی وقت خداحافظی به شدت گریه‌اش گرفت و از پیراهن و درهم فراموش کرد.

خداحافظی کرد و به راه افتاد. چند قدمی نرفته بود که امام صدا زدند: «ای ریّان، دلت نمی‌خواهد یکی از پیراهن‌هایم را به تو بدهم تا برای خودت کفن درست کنی؟! دلت نمی‌خواهد چند درهم به تو بدهم که برای دخترهایت انگشتر تهیه کنی؟!»^۱

۱. عزیزالله عطاردی، اخبار و آثار حضرت امام رضا، ص ۳۷۹ و ۳۸۰؛ عزیزالله عطاردی، مسند الإمام الرضا، ج ۱، ص ۱۷۰.





لبخند آرامش بخش

❖ در منا امام رضا را دید و گفتم: «قربانت گردم! وضع خانوادگی ما خیلی خوب بود. خدا همه نعمت‌ها را از ما گرفت و حالا نیازمند کسانی شده‌ایم که روزی به درِ خانه ما می‌آمدند.»
... امام فرمودند: «آیا دوست داری همه دنیا را به تو بدهند و مانند ستمکاران زندگی کنی؟» گفتم: «نه به خدا، ای پسر رسول الله!»
لبخند امام، آرامش فقر همراه با ایمان را به او هدیه کرد!

۱. محمد بن عمر کشی، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ج ۲، ص ۸۵۹؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۴۵.

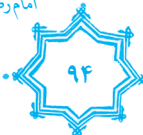


آب روی آتش بود

✦ علی بن خطّاب واقفی بود. امام رضا را در عرفه دید که همراه گروهی از علویان بودند. تب داشت، حالش خیلی بد بود و داشت از تشنگی می‌مرد!

امام ایستادند و به یکی از غلامان خود چیزی گفتند که علی بن خطّاب نفهمید. غلام مقداری آب آورد. حضرت نوشیدند؛ بعد بقیه آن را روی سرشان ریختند و دوباره به غلام چیزی گفتند. غلام دوباره ظرف را پرآب کرد و این بار برای علی بن خطّاب آورد و گفت: «تب داری؟» گفت: «آری!» گفت: «بخور!» خورد. تبش قطع شد؛ انگار که آب روی آتش بود!

۱. عزیزالله عطاردی، مسند الإمام الرضا، ج ۲، ص ۴۴۳؛ عزیزالله عطاردی، اخبار و آثار حضرت امام رضا، ص ۷۸۹ و ۷۹۰.





چشمی که دیگر درد نمی کرد

❖ درد چشم امانش را بریده بود که خدمت امام رضا رفت. ماجرا را گفت. آقا کاغذی برداشتند و چیزی در آن نوشتند و فرمودند: «نزد فرزندم ابوجعفر برو!»

به همراه خادم، نزد امام جواد رفتند که آن موقع کودکی خردسال بودند. امام جواد نامه را که خواندند، سرشان را به طرف آسمان بلند کردند و چیزی گفتند. درد از چشمش پرید؛ انگار که دردی نبوده است!

۱. عزیزالله عطاردی، اخبار و آثار حضرت امام رضا، ص ۷۹۲؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۶۶.



سود یا زیان؟

❖ روز عرفه بود. امام رضا هرچه داشتند، به بینوایان دادند. فضل بن سهل، وزیر مأمون که از این کار خوشش نیامده بود، گفت: «اینکه ضرر بزرگی است!» امام فرمودند: «خیر. این سود خالص است. هرگز چیزی را که برای خدا داده‌ای و در مقابل آن پاداش و کرم خدا را دریافت کرده‌ای، زیان و ضرر مدان!»^۱

۱. حسین نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۷، ص ۱۸۷؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۱۰؛ محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۱.





لطف بی منت

❖ از خراسان آمده بود. وارد خانهٔ امام رضا شد. به آن حضرت سلام کرد و گفت:

من از دوستان شما و دوستان پدرانتان هستم. از سفر حج برگشته‌ام و پولم را گم کرده‌ام. اگر ممکن است کمکم کنید تا به شهر و دیار خودم برگردم. قول می‌دهم وقتی به شهرم رسیدم، هرچه به من داده‌اید، از جانب شما صدقه بدهم! امام رضا فرمودند: «خوش آمدی! بنشین.» ساعتی بعد، مردم همه رفتند و تنها سلیمان جعفری و خیثمه ماندند. امام از آن‌ها اجازه طلبیدند و به داخل اتاق رفتند. لحظاتی که گذشت، از داخل اتاق فرمودند: «آن مرد خراسانی کجاست؟» مرد خراسانی برخاست و نزدیک در اتاق رفت. آقا دستشان را از لای در بیرون آوردند و فرمودند: «این دویست دینار را بگیر و خرج کن؛ بعد هم لازم نیست این مقدار را از جانب من صدقه بدهی!...» مرد بسیار شادمان شد و رفت.

سلیمان به امام عرض کرد: «شما که این همه لطف در حق این بندهٔ خدا کردید، چرا روی خودتان را از او پوشانیدید؟!» امام رضا فرمودند: «ترسیدم خفت درخواست از دیگران را در رخسارش مشاهده کنم!»

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۰۱؛ محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۲۳ و ۲۴.



گنجایش دست‌های بینوا

❖ بینوایی نزد امام‌رضا آمد و گفت: «به‌اندازه آقایی‌تان به من کمک کنید!» امام فرمودند: «امکان ندارد!» فقیر متوجه اشتباهش شد و گفت: «به‌اندازهٔ مرّوتِ خودم به من کمک کنید!» لبخندی نمکین در چهرهٔ امام نقش بست؛ آنگاه فرمودند: «این امکان دارد!» دست‌های بینوا گنجایش بیش از دویست دینار طلایی را نداشت.^۱

۱. محمدبن‌علی بن‌شهرآشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۰.





بیست دینار دیگر، مال خودت!

❖ بعد از نماز صبح به در خانه امام رضا رفت. امام از خانه بیرون آمدند. نگاهم که به چهره امام افتاد، خجالت کشید چیزی بگویم. سلام کرد. امام ایستادند. نگاه مهربان و پرسشگر حضرت، زبانش را باز کرد و گفت: «قربانت گردم! کسی از من طلبکار است و دست از سرم بر نمی‌دارد. آبرویم را برده است...» امام فرمودند: «همین جا بنشین تا من برگردم.»

غروب شده بود. ماه رمضان بود. نماز خواند و با خودش گفت: «بروم. نشستن فایده‌ای ندارد!» همین که برخاست، دید امام از در وارد شدند. عده زیادی دور آقا را گرفته بودند و ایشان به همه کمک می‌کردند. همراه حضرت به داخل خانه‌شان رفت. امام فرمودند: «فکر نمی‌کنم افطار کرده باشی؟» گفت: «نه، چیزی نخورده‌ام.» دستور دادند برایش غذا آوردند و پس از افطار فرمودند: «متکا را بردار. هرچه پول زیر آن است، مال توست.» مقداری پول زیر متکا بود که برداشت. آقا به یکی از خادمان خود فرمودند آن مرد را به خانه‌اش برساند. به خانه که رسید، چراغ را روشن کرد و دینارها را شمرد: ۴۸ دینار بود و او ۲۸ دینار بدهکار بود. نوشته‌ای کوچک در میان پول‌ها بود: «... بیست دینار دیگر مال خودت!»^۱

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۹۷ و ۹۸؛ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۸۷ و ۴۸۸.



حالا مؤدب شدی!

❖ دعبل خدمت امام رضا رسید. حضرت به او هدیه‌ای دادند. گرفت و تشکر کرد. امام فرمودند: «چرا شکر خدا نکردی؟!» شرمنده شد و نزد امام جواد رفت. ایشان هم هدیه‌ای به او دادند. گرفت و گفت: «الحمد لله!» امام جواد فرمودند: «حالا مؤدب شدی!»^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۹۶؛ عزیزالله عطاردی، مسند الإمام الرضا، ج ۱، ص ۲۱۲.





وقت رفتن رسیده است

شب تیره و تاریک بود. ستاره‌ها نقابی از ابر تیره بر چهره کشیده بودند. دل آسمان از تپش ایستاده بود. «هرثمه» از درد به خود می‌پیچید، هراسی مبهم دلش را درهم می‌فشرد! صدای در بلند شد. از جا پرید. قاصد امام‌رضا بود: «بیا! آقا تو را خواسته‌اند...» نگرانی‌اش بیشتر شد: «خدایا! این وقت شب؟» ساعتی بعد، خود را در محضر امام یافت.

امام فرمودند: «ای هرثمه! وقت کوچ من به سوی خدای تعالی و هنگام دیدار من با جد و پدرانم فرا رسیده است. کتاب زندگی‌ام به پایان خود رسیده است!»

اشک در چشمان هرثمه چرخی زد و فرو بارید. در نگاه پرسش‌گرو گریانش همه‌چیز یک‌باره تاریک شد... امام‌رضا ادامه دادند:

این طغیانگر، عزمش را جزم کرده است که مرا با انگورو و انار مسموم کند. انگور را به وسیله نخ و سوزن مسموم کرده و انار را توسط غلامی که دستش مسموم است، برایم دانه می‌کند... وقتی از دنیا رفتم، به تو خواهد گفت: «من او را با دست خودم غسل می‌دهم!» تو از جانب من به او بگو: «علی‌بن موسی‌الرضا به من گفت که به مأمون بگو: 'کاری به غسل و کفن من نداشته باش که اگر چنین کاری انجام دهی، عذابی که خدا با تأخیر برایت مقرر

کرده است، به سرعت دامنت را خواهد گرفت!»... وقتی این را به مأمون گفتم، او از غسل دادن من صرف نظر خواهد کرد و این کار را به تو می سپارد و خود، در نقطه‌ای که مشرف بر جایگاه غسل من باشد، خواهد نشست تا بتواند نظاره گر غسل من باشد. تو هیچ کاری درباره غسل من انجام نده. خیمه‌ای سفید خواهی دید که در گوشه‌ای از خانه برپا شده است. خیمه را که دیدی، مرا با همان لباس‌هایی که برتن دارم، بردار و بدنم را پشت خیمه بگذار و به داخل خیمه نگاه نکن که هلاک خواهی شد!... وقتی خیمه بالا رفت، مرا خواهی دید که در کفن پیچیده شده‌ام! وقتی مأمون بخواهد قبر مرا حفر کند، قبر پدرش را قبله قبر من قرار خواهد داد؛ اما هرگز چنین نخواهد شد! سنگی پیدا می‌شود که هرچه کلنگ بر آن بزنند، به اندازه ناخنی از آن کنده نخواهد شد! آنگاه از جانب من به آنان بگو در سمت قبله قبر هارون کلنگی بزنند. وقتی این کار را کردند، قبری آماده خواهند دید که ضریحی آماده دارد! قبر که باز شد، مرا در درون آن مگذار تا آبی سفید از ضریحش فوران کرده و قبر را پُر کند... وقتی آب فرو نشست، بدنم را در آن بگذار و آن ضریح را لحد من قرار ده و نگذار کسی روی آن خاک بریزد؛ زیرا قبر من خود به خود پر و پوشیده می‌شود! دل کوچه گرفته بود. آسمان سر باریدن داشت. هرثمه تا صبح در کوچه‌های اشک سفر کرد. فردا روز باران، نه، روز توفان بود!

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۰۲ تا ۶۰۵.



انار و انگور بیاورید!

❖ طلوع آن روز، رنگ غروب داشت! نبض کوچه از حرکت ایستاده بود. سناباد بوی فاجعه می داد!
مأمون هرثمه را به دنبال امام فرستاد. خورشید خورشیدها در خانه مأمون طلوع کرد؛ اما ظلمتکده سرآستی با نور نداشت! مأمون سعی کرد صمیمی تر از هر روز به نظر برسد: برخاست و پیشانی امام را بوسید؛ بعد هم در کنار امام نشست و به نوکرش گفت: «انار و انگور بیاور!»

تن هرثمه دستخوش لرزشی تند و آشکار شده بود!

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۰۶ تا ۶۰۷.



فقط سه دانه!

❖ مأمون خوشه‌ای انگور برداشت و به امام رضا گفت: «ای فرزند رسول خدا، تا به حال انگوری به این خوبی ندیده‌ام!» امام فرمودند: «انگوری بهتر از این، در بهشت هست!» مأمون گفت: «بفرما میل کن! خوشمزه است.» حضرت فرمودند: «میل ندارم!» مأمون گفت: «نکند به من شک داری؟» امام سه دانه میل کردند و خوشه انگور را بر زمین گذاشتند و برخاستند. مأمون برخاست و گفت: «کجا می‌روی؟» امام رضا فرمودند: «به آنجا که مرا فرستادی!»^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۹۴ و ۵۹۵.





زینبی نبود که روی تل بایستد!

❖ سم در سلول‌های تن امام نفوذ می‌کرد و هر لحظه، خنجری تازه بر جان خورشید می‌زد! خانهٔ آقا گودال قتلگاه بود و سم، تیرو و خنجر کوفیان! رضا، حسین بود و سناباد، کربلا؛ اما اینجا زینبی نبود که روی تل بایستد و برای مردی که بر خاک افتاده بود، مویه کند! خورشید غریبانه غروب می‌کرد!



یکی فریاد زد: «آقا...!»

★ اهل خانه غذا نمی خوردند. حال آقا خیلی وخیم بود. چه کسی در چنین اوضاع و احوالی به فکر خوردن و آشامیدن است؟! امام رضا ، یاسر خادم را صدا زدند و فرمودند: «مردم چیزی خورده اند؟» یاسر که گریه راه گلویش را گرفته بود، گفت: «آقا! با این حال شما، چه کسی می تواند غذا بخورد!» امام از جا بلند شدند و فرمودند: «سفره را ببندازید.»

سفره را انداختند. حضرت فرمودند: «بگویید همه اهل خانه بیایند.» همه آمدند. امام با یکی یکی آن ها احوال پرسی کردند؛ سپس لقمه ای برداشتند تا دیگران هم بخورند. وقتی همه غذا خوردند، فرمودند: «به زن ها غذا داده اید؟» گفتند: «آن ها هم غذا خورده اند.» انگار خاطر حضرت جمع شده بود که یکی فریاد زد: «آقا از هوش رفت!»^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا ، ج ۲، ص ۵۸۹ و ۵۹۰؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۲۹۹.





پیکر خورشید روی دست‌ها!

❁ نبض توس از حرکت ایستاده بود: طابران و نوغان خالی بود، پرنده
پرنمی‌زد، شهر بوی فاجعه می‌داد و نبض واقعه در روستایی آن سوتر
می‌زد!

هزارمسجد و بینالود سیاه پوشیده بودند. دل چلچله و بال قاصدک
شکسته بود. پیکر خورشید روی خاک بود و از آسمان چشم‌ها ستاره
می‌بارید. خراسان داغی چنین سهمگین ندیده بود!

سناباد غرق در اشک فرشتگان بود!

خراسان یتیم شده بود!



دو بیت دیگر

«دعبل» می خواند: «ای فاطمه! ای دختر خوبی‌ها! برخیز و گریه کن
برای ستارگان آسمان که در خاک پنهان شده‌اند: در کربلا، در کوفه، در
مدینه، در فخ^۱، در جوزجان^۲، در باخمی^۳...!»^۴

دعبل می خواند و امام می گریست: «و قبری در بغداد است: قبر انسانی
پاک^۵ که خدای مهربان او را در قصرهای بهشتی جای داده است...!»
وقتی دعبل به اینجا رسید، امام رضا فرمودند: «ای دعبل! آیا دو بیت
به شعر تو اضافه کنم؟» گفت: «آری، ای فرزند رسول الله!» امام
فرمودند: «و قبری در توس است که عظمت مصیبتش تا روز قیامت
جان‌ها را آتش می‌زند؛ تا آنکه خدا، قائم آل محمد را برانگیزد و غم و
اندوه بی‌کران ما را بزداید!»^۶
حال نوبت دعبل بود که برای آقا گریه کند!

۱. فخ جایی است در نزدیکی مکه که در آن، یکی از نوادگان امام حسن مجتبی به نام حسین بن علی در دوران هادی عباسی به شهادت رسید و شهادت او تداعی‌کننده شهادت اباعبدالله الحسین بود.
۲. جوزجان که در افغانستان واقع شده است، مدفن شهید علوی، یحیی بن زبید است. البته مزار دیگری نیز در گنبد کاووس وجود دارد که به یحیی بن زبید منسوب است.
۳. باخمی در بین کوفه و واسط قرار دارد و محل شهادت ابراهیم بن عبدالله، از نوادگان امام حسن مجتبی است. او معاصر امام جعفر صادق بود و مدفن او و یارانش در باخمی است.
۴. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۲۴۸.
۵. تا زمان سرایش این شعر، بغداد محل دفن امام کاظم بود؛ سپس امام جواد نیز در همان جا دفن شدند.
۶. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۵۱ و ۶۵۰.





پارهٔ تن پیامبر

❖ جابر جُعی می‌گوید از وارث علم پیامبران، حضرت امام محمد باقر شنید که فرمودند:

سیدالعابدین، علی‌بن‌حسین، از سیدالشهداء، حسین‌بن‌علی و ایشان از سید الاوصیاء، علی‌بن‌ابی‌طالب روایت کرده‌اند که رسول خدا فرموده‌اند: «به‌زودی پاره‌ای از تن من در خراسان دفن خواهد شد. هر غم‌دیده‌ای او را زیارت کند، خدا غم و اندوهش را برطرف خواهد کرد و هر گنهکاری به زیارتش برود، خدا گناهانش را خواهد بخشید!»

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، أمالی الصدوق، ص ۱۱۹.



زیارت بهشتی

✦ امام جعفر صادق از پدرشان محمد بن علی، ایشان از پدرشان علی بن حسین، آن حضرت از پدرشان سیدالشهدا و آن عزیز از پدرشان علی بن ابی طالب نقل کرده‌اند که رسول خدا فرموده‌اند: «به زودی پاره‌ای از تن من در خراسان دفن خواهد شد. هر مؤمنی او را زیارت کند، خداوند عز و جل بهشت را برایش واجب و جسدش را بر آتش جهنم حرام خواهد کرد!»^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، أمالی الصدوق، ص ۶۲ و ۶۳.





یک زیارت؛ سه دیدار

❖ امام رضا فرموده‌اند:

هر که من را با وجود دوریِ راهم زیارت کند، در روز قیامت در سه موقعیت نزدش خواهم آمد تا او را از وحشت و خطر آن موقعیت‌ها برهانم: ۱. هنگامی که نامه‌های عمل مردم از چپ و راست به پرواز درآید؛ ۲. هنگام عبور از صراط؛ ۳. وقتی که میزان عمل برای سنجش اعمال مردم گذاشته شود.^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، آمالی الصدوق، ص ۱۲۱.



باغی از باغ‌های بهشت

❖ امام رضا وقتی که در مدینه بودند، فرمودند:

در خراسان حرمی است که زمانی محل آمدوشد فرشتگان خواهد شد و تا آنگاه که در صور بدمند [و روز قیامت فرا رسد]، همواره دسته‌ای از فرشتگان از آسمان به آنجا فرود خواهند آمد و دسته‌ای از آنجا به آسمان خواهند رفت! یکی گفت: «ای فرزند رسول خدا، آن حرم در کجاست؟» امام فرمودند:

در سرزمین توس. به خدا قسم، آنجا باغی از باغ‌های بهشت است! هرکس مرا در آنجا زیارت کند، مانند آن است که حضرت رسول را زیارت کرده باشد و خدا ثواب هزار حج و هزار عمره مقبول را به او خواهد داد و من و پدرانم در روز قیامت شفیع او خواهیم بود!

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۲۸ و ۶۲۹.





سلام به دوستان

❁ امام رضا به حضرت عبدالعظیم فرمودند:

ای عبدالعظیم، سلام مرا به دوستانم برسان و به آن‌ها بگو
راه نفوذ شیطان را بر روی خود ببندند!... آن‌ها را به سکوت
و ترک بگو مگوی بی‌فایده فرمان ده!
به آن‌ها بگو هوای همدیگر را داشته باشند و به دیدار
یکدیگر بروند که این کار موجب تقرب و نزدیک شدن به
من است! بگو یکدیگر را بدنام نکنند و سرگرم اختلاف
و دشمنی باهم نشوند که هرکس چنین کند یا موجب
خشم یکی از دوستان من شود؛ من قسم خورده‌ام که از
خدا بخواهم او را در دنیا به سخت‌ترین عذاب‌ها دچار کند
و در آخرت نیز از زیانکاران قرار دهد!

۱. محمد بن محمد مفید، الإختصاص، ص ۲۴۷.

عقل کامل

❖ به فرموده امام رضا عقل هیچ مسلمانی بدون این ده ویژگی کامل نیست:

۱. خیرش به دیگران برسد؛
۲. شرش به دیگران نرسد؛
۳. نیکی اندک دیگران را بسیار بشمارد؛
۴. نیکی بسیار خود را اندک بداند؛
۵. از درخواست دیگران دلگیر نشود؛
۶. از طلب علم در تمام عمر خسته نشود؛
۷. تهی دستی در راه خدا را از ثروت، بیشتر دوست داشته باشد؛
۸. ذلت در راه خدا را از عزت در مسیر دشمنان خدا، بیشتر بخواهد؛
۹. گمنامی برایش دلپذیرتر از شهرت باشد.

آن حضرت قبل از بیان ویژگی دهم فرمودند: «اما دهم! چه دهمی!»
پرسیدند: «ویژگی دهم چیست؟» آقا فرمودند:

هرکس را که دید، با خودش بگوید او از من بهتر و پرهیزگارتر است؛ زیرا مردم دو دسته‌اند: دسته‌ای بهتر و باتقواتر از اویند و گروهی بدتر و پست‌تر از او. هر وقت بدتر را ببیند، می‌گوید: «شاید خوبی‌های این پنهان است و خوبی پنهان بهتر است؛ درحالی‌که خوبی من آشکار است و این برای من بد است!» هر وقت خوب‌تر را ببیند، در برابر او فروتنی می‌کند تا مانند او شود و چون چنین کند، جایگاهش بلند، خوبی‌هایش دلنشین، نامش نیک و خودش، سرور مردمان روزگارش خواهد شد!

۱. حسن بن علی بن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول، ص ۴۴۳.



اعمال شیعیان

❖ امام‌رضا همراه موسی‌بن‌سیار به نزدیکی توس رسیدند. کنار حصار توس صدای ناله‌ای شنیدند. نزدیک‌تر رفتند. جنازه‌ای روی زمین بود و عده‌ای در اطراف آن شیون می‌کردند. امام‌رضا پیاده شدند و کمک کردند تا جنازه را برداشتنند؛ بعد درحالی‌که خیلی ناراحت بودند، به‌دنبال جنازه راه افتادند و فرمودند: «ای موسی‌بن‌سیار، هرکس در تشییع جنازه یکی از دوستان ما شرکت کند، از گناهان پاک می‌شود؛ گویی که تازه از مادر متولد شده است!»

وقتی که جنازه را در خاک نهادند، آقا دست مبارکشان را روی سینه مرده نهادند و او را با اسم صدا زدند و فرمودند: «تورا به بهشت بشارت می‌دهم...!»

موسی‌بن‌سیار با تعجب پرسید: «شما او را می‌شناختید؟!»

امام‌رضا فرمودند: «مگر نمی‌دانی که اعمال شیعیان ما هر صبح و شب به‌دست ما می‌رسد و ما در برابر تقصیرهای آنان از خدا طلب آمرزش می‌کنیم و برای خوبی‌هایشان از خدا درخواست اجر و پاداش می‌کنیم؟!»

۱. محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۴۱.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن شعبه حُرّانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول ، به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۳. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، چ ۱، قم: علامه، ۱۳۷۹ق.
۴. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، به تحقیق و تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، چ ۱، تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
۵. جزائری، نعمت الله بن عبدالله، ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، ج ۲، چ ۱، بیروت: مؤسسة التاريخ العربی، ۱۴۲۷ق.
۶. راوندی، قطب الدین سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، چ ۱، قم: مؤسسه امام مهدی ، ۱۴۰۹ق.
۷. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن بابویه قمی، امالی الصدوق، چ ۶، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ش.
۸. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن بابویه قمی، عیون أخبار الرضا ، ترجمه حمیدرضا مستفید و علی اکبر غفاری، ج ۱ و ۲، چ ۱، تهران: نشر صدوق، ۱۳۷۲ش.
۹. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، به تحقیق و تصحیح محمد باقر خرسان، ج ۲، چ ۱، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۱۰. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، چ ۳، تهران: اسلامیة، ۱۳۹۰ق.

۱۱. عطاردی، عزیزالله، اخبار و آثار حضرت امام رضا، ج ۱، تهران: انتشارات کتابخانه صدر، ۱۳۹۷ق.
۱۲. عطاردی، عزیزالله، مسند الإمام الرضا، ج ۱، ج ۱، مشهد: آستان قدس (کنگره)، ۱۴۰۶ق.
۱۳. کشی، محمدبن عمر، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، به تحقیق و تصحیح مهدی رجایی، ج ۲، ج ۱، قم: مؤسسة آل البيت، ۱۳۶۳ش.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ج ۱ و ۲ و ۴ و ۸، ج ۴، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
۱۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، به تحقیق و تصحیح جمعی از محققان، ج ۴۷ و ۴۹ و ۵۰، ج ۲، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۱۶. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، به تحقیق و تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی، ج ۶، ج ۲، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ق.
۱۷. مفید، محمدبن محمد، الإختصاص، به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری و محمود محرمی زرنندی، ج ۱، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ق.
۱۸. مفید، محمدبن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ج ۱، به تحقیق و تصحیح مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم: کنگره شیخ مفید رحمته، ۱۴۱۳ق.
۱۹. مفید، محمدبن محمد، الفصول المختارة من العيون والمحاسن، به تحقیق و تصحیح علی میرشریفی، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

مسابقه فرهنگی یک قلمرو دریا

توضیحات شرکت در مسابقه

* پرسش‌ها از متن موجود طرح شده است و افراد بالای دوازده سال می‌توانند در مسابقه شرکت کنند.

* به روش‌های زیر می‌توانید در مسابقات فرهنگی شرکت کنید:

۱. **ارسال پاسخ به سامانه پیامکی ۳۰۰۰۸۰۲۲۲۲**: برای این کار، کافی است به ترتیب نام مسابقه و شماره گزینه‌های صحیح پرسش‌ها را به صورت یک عدد پنج‌رقمی از چپ به راست، به همراه نام و نام خانوادگی خود، به سامانه پیامکی ۳۰۰۰۸۰۲۲۲۲ ارسال کنید.

مثال: **یک قلمرو دریا ۱۲۴۳۲** امید جهانی

۲. مراجعه به بخش مسابقات پرتال جامع آستان قدس رضوی به نشانی:

www.razavi.aqr.ir

۳. پاسخ به پرسش‌ها در پاسخ‌نامه: پاسخ‌نامه تکمیل شده را می‌توانید به صندوق‌های مخصوص مستقر در کیوسک‌های راهنمای زائریندازید یا به صندوق پستی ۳۵۱ - ۹۱۷۳۵ ارسال کنید.

* هزینه ارسال پاسخ‌نامه از طریق قرارداد «پست جواب قبول» پرداخت شده است و لازم نیست از پاکت و تمبر استفاده کنید.

* آخرین مهلت شرکت در مسابقه، یک ماه پس از دریافت کتاب است.

* قرعه‌کشی از بین پاسخ‌های کامل و صحیح و به صورت روزانه انجام می‌شود و نتیجه آن نیز از طریق سامانه پیامکی گفته شده به اطلاع برندگان می‌رسد.

تذکر: پیشنهادها و انتقادهای خود را در پیامک جداگانه‌ای ارسال کنید.

تلفن: ۰۵۱ - ۳۲۰۰۲۵۶۹

پرسش‌ها

پرسش اول: بزنتی از امام جواد پرسید: «چرا از میان همه امامان، فقط پدر شما رضا نامیده شده‌اند؟» آن حضرت در پاسخ چه فرمودند؟

۱. زیرا مخالفان و موافقان از او راضی و خشنود بودند
۲. زیرا همه مخالفانش از او راضی و خشنود بودند
۳. چون او در آسمان، رضای رسول خدا بود
۴. چون آن حضرت به ولایتعهدی رضایت داد

پرسش دوم: امام رضا برای پذیرش ولایتعهدی مأمون چه شروطی گذاشتند؟

۱. کسی را عزل و نصب نکنند
۲. رسم و روشی را تغییر ندهند
۳. آزادانه با مردم ملاقات کنند
۴. گزینه ۱ و ۲

پرسش سوم: در آیه شریفه ﴿ثُمَّ لَئْسَ لَكَ يَوْمَئِذٍ مِنَ التَّعِيمِ﴾ مقصود از «تعیم» چیست؟

۱. قرآن کریم
۲. پیامبر اکرم
۳. دوستی اهل بیت
۴. فرزندان و اموال

پرسش چهارم: هرکه امام رضا را زیارت کند، آن حضرت در چه مواقعی نزد او آمده و یاری‌اش خواهند کرد؟

۱. هنگام به پرواز درآمدن نامه‌های عمل مردم از چپ و راست
۲. هنگام عبور از صراط و سنجش اعمال با میزان
۳. شب اول قبر و در عالم برزخ
۴. گزینه ۱ و ۲

پرسش پنجم: در کدام گزینه، سفارش‌های امام رضا به عبدالعظیم حسنی بیان شده است؟

۱. بستن راه نفوذ شیطان به خود
۲. ترک جدال بی‌فایده
۳. تأکید بر ادای نماز در اول وقت
۴. گزینه ۱ و ۲

پاسخ‌نامه مسابقه فرهنگی یک قدمه دریا

نام و نام خانوادگی: نام پدر:

تحصیلات: استان: شهر:

تلفن ثابت باکد شهر: شماره همراه:

پرسش	گزینه	۱	۲	۳	۴
اول					
دوم					
سوم					
چهارم					
پنجم					

نظرسنجی کتاب یک قدمه دریا

ردیف	موضوع	بسیار خوب	خوب	متوسط	زاد	خیلی زیاد
۱	میزان رضایت از جذابیت ظاهری (طرح جلد، اندازه و...)					
۲	میزان شیوایی مطالب					
۳	قابلیت فهم مطالب					
۴	میزان جذابیت و تازگی موضوع و مطالب					
۵	میزان تأثیرگذاری و مفید بودن مطالب					
۶	میزان تناسب محتوا با نیاز شما					
۷	میزان تناسب پرسش‌ها با موضوع					
۸	میزان رضایت کلی					
پیشنهادها و انتقادات: - - - - -						
- - - - -						
- - - - -						